بسم الله الرّحمن الرّحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فارسی می‌خوانم

دوم دبستان

۲۰۳۱

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب: فارسی می‌خوانم (اجرای آزمایشی) ـ دوم دبستان ـ ۲۰۳۱
پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه‌ی نظری

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:
شورای برنامه‌ریزی درسی، راهبری و نظارت بر تولید بسته‌های تربیت و یادگیری دوره‌ی اوّل ابتدایی:
علی لطیفی، سید مهدی باقریان، لطیف عیوضی، فاطمه رمضانی ، نبی‌الله صادقیان، حسن حذرخانی، عبّاس حضرتی و معصومه فرهوش
شورای تدوین راهنمای تفصیلی فارسی دوره‌ی اوّل ابتدایی: ملاحت نجفی، محمّد حسین نجفی، بهزاد بهمنی مطلق، حسین قاسم پور مقدم و فریدون اکبری شلدره
شورای طراحی بسته‌ی یادگیری فارسی:
ملاحت نجفی، حسین قاسم‌پور مقدم، محمّدرضا سنگری، فریدون اکبری شلدره، شهین نعمت‌زاده، فاطمه مرادی، نهال واعظ و بهنام علوی مقدم
ملاحت نجفی (مدیر ارشد)
ملاحت نجفی، محمّدحسین نجفی، مهدی ضرغامیان، مهناز عسگری، بهزاد بهمنی مطلق، محسن ذکااسدی، وحید گلستان، سید اکبر میرجعفری و محمّد دهریزی (اعضای گروه تألیف)

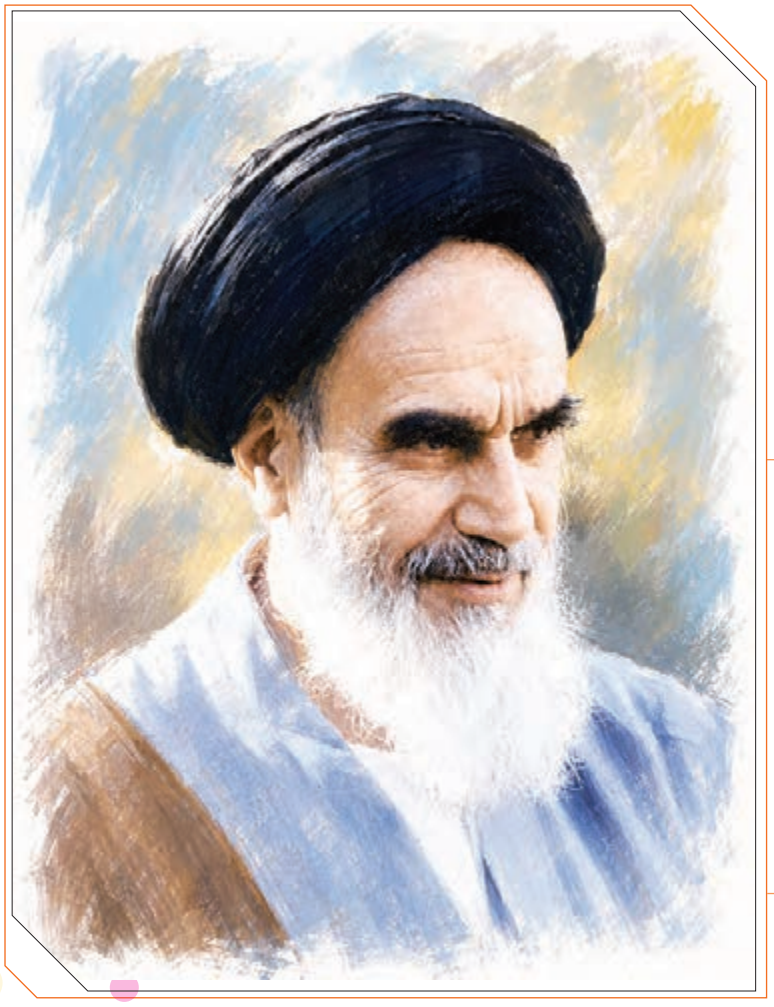
مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره‌ی کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) ـ مجید ذاکری یونسی (مدیر ارشد هنری) ـ مجید کاظمی (مدیر هنری و طراح گرافیک) ـ محمّد علی عدیلی (صفحه‌آرا) ـ محمّدرضا دوست محمّدی (طراح جلد) ـ مهناز سلیمان‌نژاد، محمّدرضا دوست محمّدی، محمّدحسین توکلی، سمیه محمّدی، مرضیه صادقی، هاله قربانی، مهسا هدایتی، نیلوفر برومند، شیرین شیخی، شیوا ضیایی، عاطفه شفیعی راد، عاطفه ملکی جو، منصوره محمّدی، علیرضا خرّمی، محمّدعلی عدیلی، الهه محمّدی (تصویرگران) ـ کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) ـ الهام الیکایی، فاطمه باقری مهر، فاطمه صغری ذوالفقاری، فاطمه گیتی جبین و حمید ثابت کلاچاهی (امور آماده سازی)

نشانی سازمان: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی ـ ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
ناشر: شرکت افست: تهران، کیلومتر ۴ جاده‌ی آبعلی، پلاک ۸، تلفن: ۷۷۳۳۹۰۹۳، دورنگار: ۷۷۳۳۹۰۹۷، صندوق پستی: ۴۹۷۹-۱۱۱۵۵
چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (www.offset.ir)
سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ اوّل ۱۴۰۵

برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی www.chap.sch.ir و برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه‌ی فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی www.irtextbook.ir یا www.irtextbook.com مراجعه کنید.

کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه‌ی فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۴-۳۸۸۱-۰۵-۹۶۴-۹۷۸
978 - 964 - 05 - 3881 - 4



امامِ مهربان

فهرست



شروع
خدا ۱۱
نقشه‌ی گنج ۱۲
به کلاس دوم خوش آمدید ۱۶
درس ۱ ۱۸
دنیا بدون درخت ۲۰
یار مهربان ۳۱
درس ۲ ۳۲
پاییز ۳۴
پاییز ۴۲
درس ۳ ۴۴
بهترین بابای دنیا ۴۶
خوش‌خیال ۵۶
درس ۴ ۵۸
آشِ سنگ ۶۰
خطّ باران ۷۰
درس ۵ ۷۲
محاکمه‌ی الاغ ۷۴
خورشید پس کو؟ ۸۴
درس ۶ ۸۶
دایناسورها ۸۸
هدیه‌ی خدا ۹۷
درس ۷ ۹۸


چشم‌های سیاه ۱۰۰
عید شما مبارک ۱۱۰
درس ۸ ۱۱۲
فرزندانِ ایران ۱۱۴
ایرانِ زیبا ۱۲۴
درس ۹ ۱۲۶
قصّه‌ی پدر ۱۲۸
پیغمبر ما ۱۳۶
درس ۱۰ ۱۳۸
این سر دنیا آن سر دنیا ۱۴۰
زندگی ۱۵۰
درس ۱۱ ۱۵۲
رنگین‌کمانِ گم‌شده

خدا را سپاس می‌گوییم که به ما توفیق داد تا با تکیه بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی و توجّه به برنامه‌ی درسی ملّی، به تولید برنامه‌ی تفصیلی دوره‌ی اوّل ابتدایی بپردازیم و در این مسیر، کار تولید، سازماندهی و طراحی محتوای کتاب‌ها و اجزای دیگر بسته‌ی آموزشی درس فارسی در پایه‌ی دوم را به انجام برسانیم. امید داریم آموزش زبان فارسی موجب بهبود و رشد کیفی آموزش و پرورش شود.

درس فارسی یکی از مهم‌ترین درس‌های دوره‌ی ابتدایی است. این درس، افزون بر آموزش مهارت‌های بنیادین خواندن و نوشتن، زیربنای یادگیری سایر درس‌ها نیز به شمار می‌آید؛ زیرا دانش‌آموزان برای فهم کتاب‌های درسی و یادگیری در همه‌ی حوزه‌های دانشی، به توانایی خواندن، درک و تفسیر متن نیاز دارند.

در سال‌های گذشته، آموزش فارسی بیشتر بر تقویت مهارت‌هایی مانند روان‌خوانی، واژه‌آموزی، املا و دستور زبان متمرکز بوده است. این مهارت‌ها همچنان از ارکان اصلی آموزش زبان فارسی به شمار می‌آیند و در این مجموعه نیز جایگاه خود را حفظ کرده‌اند. با این حال، پژوهش‌ها و تجربه‌های آموزشی نشان می‌دهد که موفّقیت در خواندن و نوشتن تنها به روان‌خوانی، شناخت معنای واژه‌ها یا دانستن دستور زبان محدود نمی‌شود. دانش‌آموز نیاز دارد بیاموزد که هنگام مطالعه، علاوه بر رمزگشایی حروف و واژه‌ها، به معنا نیز توجّه کند و معنای واژه‌ها و عبارت‌ها را بسنجد؛ در صورت نیاز به فرهنگ زبان مراجعه کند و میان واژه‌ها، جمله‌ها و مفهوم کلّی متن پیوند برقرار سازد. در این فرایند، او فعّالانه معنا می‌سازد و ممکن است برداشت او از متن، در برخی جنبه‌ها، با قصد نویسنده تفاوت داشته باشد. بنابراین، در این کتاب به پرورش مهارت‌های مرتبط با درک معنا توجّه ویژه‌ای شده است. در همین جهت، در برخی بخش‌های کتاب، به‌ویژه در درس یازدهم، به مهارت «خواندن چندوجهی» توجّه شده است. در این درس، خواندن تنها به خوانش متن نوشتاری محدود نمی‌شود؛ بلکه دانش‌آموز می‌آموزد چگونه با کنار هم گذاشتن و پیوند دادن نشانه‌های مختلف، از متن و تصویر گرفته تا نقشه، صدا و پویانمایی، مفهوم را دریابد و به فهمی کامل و چه بسا متمایز از دیگران برسد. همچنین، به سبب تعاملی بودن این درس، بخشی از روایت نیز با مشارکت فعّال دانش‌آموز شکل می‌گیرد و بدین ترتیب توانایی معناسازی به اوج خود می‌رسد.

در کنار این مهارت‌ها، بُعد دیگری از یادگیری زبان اهمّیت دارد که از آن با عنوان «کاربردشناسی زبان» یاد می‌شود. کاربردشناسی زبان، یعنی توانایی استفاده‌ی مناسب از زبان در موقعیت‌های گوناگون و درک مقصود واقعی گوینده یا نویسنده. گاهی دانش‌آموز معنای همه‌ی واژه‌های یک جمله را می‌داند، امّا همچنان مقصود اصلی متن را به‌درستی درک نمی‌کند؛ یا برعکس، آنچه را در ذهن دارد، نمی‌تواند به

شیوه‌ای روشن، دقیق و متناسب بیان کند. توجّه به این بُعد از یادگیری زبان، یکی از ویژگی‌های اصلی رویکرد این مجموعه است.
بر همین اساس، در تدوین این کتاب کوشیده‌ایم، در کنار حفظ ساختارها و فعّالیت‌های آشنای آموزش فارسی، فعّالیت‌هایی را بگنجانیم که دانش‌آموزان را به اندیشیدن درباره‌ی معنا، جست‌وجوی دقیق واژه‌ها، مراجعه به فرهنگ لغت و استفاده‌ی مناسب و آگاهانه از زبان در موقعیت‌های گوناگون ترغیب کند. امید است این رویکرد، افزون بر تقویت مهارت‌های خواندن و نوشتن، به تقویت مهارت‌های گوش کردن و سخن گفتن و رشد توانایی‌های ارتباطی و درک عمیق‌تر زبان فارسی در دانش‌آموزان کمک کند.

ساختار کتاب فارسی می‌خوانم

این کتاب از یازده درس تشکیل شده است. هر درس (به جز درس یازدهم) شامل بخش‌های زیر است:



سنجوی فکر در این بخش، دانش‌آموزان به دانش و تجربه‌های پیشین خود رجوع می‌کنند؛ دانسته‌هایشان را به یاد می‌آورند و آن‌ها را با هم‌کلاسی‌های خود در میان می‌گذارند. این فعّالیت‌ها به آنان کمک می‌کند تا با آمادگی ذهنی بیشتری وارد درس شوند.

متن درس: متن درس فرصتی برای تمرین روان‌خوانی، درک معنا و اندیشیدن درباره‌ی متن است. هدف این بخش تنها انتقال اطّلاعات نیست، بلکه کمک به دانش‌آموزان است تا بیاموزند چگونه با خواندن، پرسیدن، اندیشیدن و جست‌وجو، از هر متنی (و نه فقط متن کتاب درسی) یاد بگیرند.

فعّالیت‌های حاشیه‌ی متن: این فعّالیت‌ها توجّه دانش‌آموزان را به واژه‌ها، عبارت‌ها و نکته‌های مهم متن جلب می‌کند و آنان را به پیش‌بینی، حدس زدن، طرح پرسش و برقراری ارتباط میان بخش‌های مختلف متن تشویق می‌کند. در این بخش پرسش‌های درک مطلب ☆ باعث می‌شوند دانش‌آموزان نسبت به متن تأمل بیشتری داشته باشند. پرسش‌های معنایی 🔍 توجّه دانش‌آموزان را به معنای واژه‌ها جلب می‌کند، همچنین نشانه‌ی ✏ باعث می‌شود تا دانش‌آموزان نسبت به املای برخی واژه‌های متن توجّه بیشتری داشته باشند.



سکّوی دانستن این بخش مجموعه‌ای از پرسش‌ها و فعّالیت‌هاست که به دانش‌آموزان می‌آموزد چگونه اطّلاعات متن را استخراج کنند؛ آن‌ها را بفهمند؛ تحلیل کنند و درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنند.



سکّوی گفت‌وگو این بخش مجموعه‌ای از پرسش‌ها و فعّالیت‌هاست که دانش‌آموز با توجّه به متن و اطّلاعات پیش‌دانسته‌ی خود پس از فکر کردن، نظرات خود را با دانش‌آموزان دیگر به اشتراک می‌گذارد.



مهارت گوش کردن این بخش با هدف تقویت دقّت در شنیدن، تمرکز و درک پیام‌های شفاهی طراحی شده است و به دانش آموزان کمک می‌کند شنونده‌ای فعّال و آگاه باشند. در این بخش دانش‌آموزان با برخی مهارت‌ها و آداب گوش کردن آشنا می‌شوند.



مهارت خواندن در این بخش، دانش‌آموزان با شیوه‌ها و عادت‌های درست خواندن آشنا می‌شوند تا مطالعه را به بخشی از زندگی روزمره‌ی خود تبدیل کنند و از خواندن برای یادگیری و لذّت بردن بهره بگیرند. آداب و مهارت‌های خواندن از اهداف این بخش است.



مهارت سخن گفتن این فعّالیت به دانش‌آموزان آداب سخن گفتن را می‌آموزد و این‌که چگونه اندیشه‌های خود را روشن، منظّم و متناسب با موقعیت بیان کنند؛ به سخن دیگران گوش کنند و در گفت‌وگوهای سازنده مشارکت داشته باشند.



با انجام این فعّالیت (به صورت گروهی یا انفرادی)، مهارت‌های زبانی و فرازبانی دانش‌آموزان تقویت می‌شود. انجام این فعّالیت اختیاری است و آموزگاران با توجّه به شرایط کلاس و زمان آموزشی که در اختیار دارند می‌توانند این بازی‌ها را انجام دهند یا آن‌ها را مشابه سازی کنند.



سکّوی شعرخوانی این بخش دانش‌آموزان را با جلوه‌های هنری و ادبی زبان فارسی آشنا می‌کند و به آنان فرصت می‌دهد، افزون بر یادگیری، از زیبایی‌های زبان و لذّت شنیدن و خواندن شعر نیز بهره‌مند شوند. پرسش‌های مفهومی آن‌ها را به لایه‌های عمیق‌تر درک رهنمون می‌سازد.

بسته‌ی تربیت و یادگیری فارسی:

- در امتداد رشد ذهنی و زبانی دانش‌آموزان و ادامه‌ی مسیر آموزش فارسی در پایه‌ی اوّل تألیف شده است.
- آموزش مهارت‌های ادراکی، یعنی گوش کردن و خواندن پایه‌ی پرورش مهارت‌های تولیدی، یعنی سخن گفتن و نوشتن قرار گرفته است.
- معناسازی رکن و هدف آموزش مهارت‌های زبانی است؛ بنابراین از مسیر مهارت‌های ادراکی «دانستن» حاصل می‌شود و دانستنی جدید به شبکه‌ای یک‌پارچه از معنا تبدیل می‌شود که می‌تواند از رهگذر سخن گفتن یا نوشتن به دیگران منتقل شود.
- این بسته گامی در مسیر تکامل روش‌های آموزش زبان و سوادآموزی فارسی و در ادامه‌ی تجربه‌های ارزشمند گذشته به‌شمار می‌رود.
- این بسته تا حد امکان از یافته‌های زبان‌شناسی، ادبیات فارسی، علوم تربیتی و پژوهش‌های سوادآموزی بهره می‌گیرد و آموزش دانش‌آموزان را بر پایه‌ی شواهد علمی استوار می‌سازد.

نکات مهم: آموزش خواندن با لحن و آهنگ مناسب، متناسب با فضای متن اهمّیت ویژه‌ای دارد به این منظور در ابتدای هر درس رمزینه‌های سریع پاسخ قرار دارد. آموزگاران با پویش(اسکن) رمزینه‌ها و پخش پادپخش‌ها(پادکست‌ها)، ذهن دانش‌آموزان را درگیر آموزش می‌کنند. این مهم موجب تسهیل، تحکیم و غنی‌سازی آموزش و یادگیری زبان فارسی می‌شود.

متن هر درس حداقل چهار بار با انجام فعّالیت‌های حاشیه‌ی متن خوانده می‌شود (شیوه‌های خواندن متن در راهنمای معلّم آمده است.) تا دانش‌آموزان با همه‌ی جوانب متن آشنا شوند، سپس فعّالیت‌های سکّوی دانستن انجام می‌شود.

لطفاً برای آشنایی بیشتر با فعّالیت‌ها و کارکردهای آن‌ها به راهنمای معلّم فارسی می‌خوانم و می‌نویسم مراجعه کنید.

از همه‌ی آموزگاران، والدین، پژوهشگران و صاحب‌نظرانی که با نقدها و پیشنهادهای دلسوزانه‌ی خود در بهبود این مجموعه می‌کوشند، صمیمانه سپاس‌گزاریم و دیدگاه‌های آنان را سرمایه‌ای ارزشمند برای ارتقای چاپ‌های آینده می‌دانیم.

در پایان لازم است از آموزگاران محترم خانم‌ها: فاطمه رفیع‌زاده، حسنیه‌سادات اسمعیلی، مهناز احمدپور، سکینه خوشنود و ساره عرب که در مسیر تألیف با گروه زبان و ادبیات فارسی همراهی داشتند، صمیمانه سپاس‌گزاری کنیم.

برنامه‌ی پیشنهادی آموزش کتاب «فارسی می‌خوانم» و «فارسی می‌نویسم»

درس	نام درس	شعر	تعداد جلسه
	نقشه‌ی گنج به کلاس دوم خوش آمدید	خدا	۸
درس ۱	دنیا بدون درخت	یار مهربان	۱۶
درس ۲	پاییز	پاییز	۱۶
درس ۳	بهترین بابای دنیا	خوش‌خیال	۱۶
درس ۴	آش سنگ	خطّ باران	۱۶
درس ۵	محاکمه‌ی الاغ	خورشید پس کو؟	۱۶
درس ۶	دایناسورها	هدیه‌ی خدا	۱۶
درس ۷	چشم‌های سیاه	عید شما مبارک	۱۶
درس ۸	فرزندان ایران	ایران زیبا	۱۶
درس ۹	قصّه‌ی پدر	پیغمبر ما	۱۶
درس ۱۰	این سر دنیا، آن سر دنیا	زندگی	۱۶
درس ۱۱	رنگین‌کمان گم‌شده		۷

برنامه‌ی آموزش «فارسی می‌خوانم» و «فارسی می‌نویسم» برای ۱۷۵ جلسه‌ی آموزشی تدوین شده است. این برنامه پیشنهادی است و با توجّه به زمان آموزش، شرایط کلاس، توانمندی‌های دانش‌آموزان و... قابل تغییر است.

نظرسنجی

گروه زبان و ادبیات فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه‌ی نظری

با هم بخوانیم

خدا

خدا در آسمان‌هاست
خدا پایین و بالاست

میان قلب گل‌ها
درون سینه‌ی ماست

خدا سبزی جنگل
خدا آبی دریاست

خدا لبخند مادر
و گاهی اخم باباست

خدا مثل اناری
به روی شاخه پیداست

خدا نقّاشی برگ
خدا این شعرِ زیباست

محمّدکاظم مزینانی

نقشه‌ی گنج

یکی از این نام‌ها را برای طوطی گروه خود انتخاب کنید: طوطو، ظوظو، غوغو

نام طوطی گروه من: ----------



حرف اوّل	حرف دوم	حرف سوم
---------	و	---------

۱ ا	۲ ب	۳ پ	۴ ت	۵ ث	۶ ج	۷ چ	۸ ح
۹ خ	۱۰ د	۱۱ ذ	۱۲ ر	۱۳ ز	۱۴ ژ	۱۵ س	۱۶ ش
۱۷ ص	۱۸ ض	۱۹ ط	۲۰ ظ	۲۱ ع	۲۲ غ	۲۳ ف	۲۴ ق
۲۵ ک	۲۶ گ	۲۷ ل	۲۸ م	۲۹ ن	۳۰ و	۳۱ ه	۳۲ ی

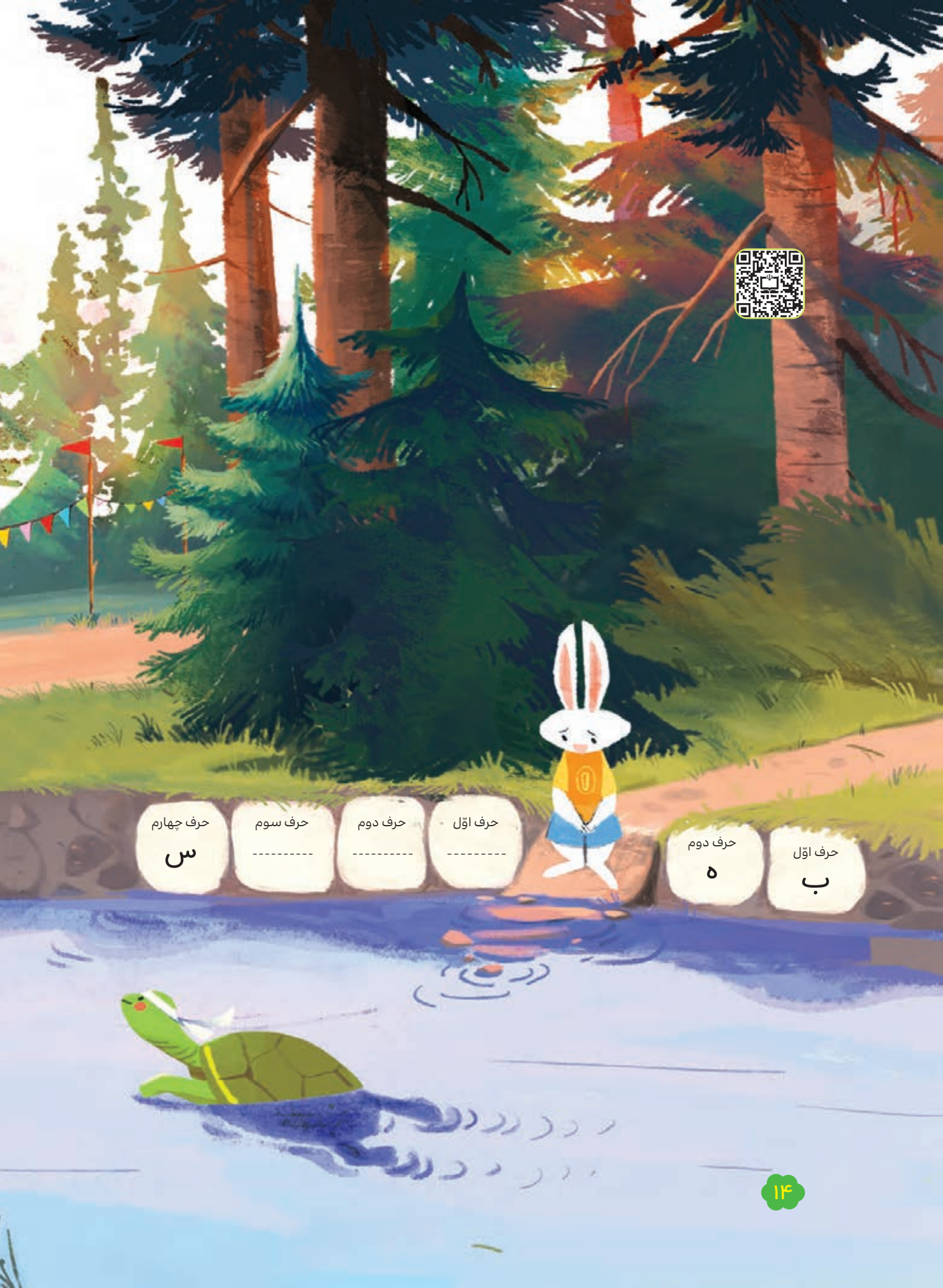


حرف اوّل	حرف دوم	حرف سوم	حرف چهارم	حرف پنجم
آ	---------	---------	---------	د

طوطی به طاهرخان گفت: «طاووس شدن من یک شرط دارد، فردا قبل از غروب آفتاب باید روی شاخه ی درخت بید نشسته باشم.»

مرغابی‌ها به لاک پشت جواب دادند: «ما هم از دوری تو ناراحت می‌شویم، امّا بردن تو سخت است.» لاک پشت اندوهگین شد.

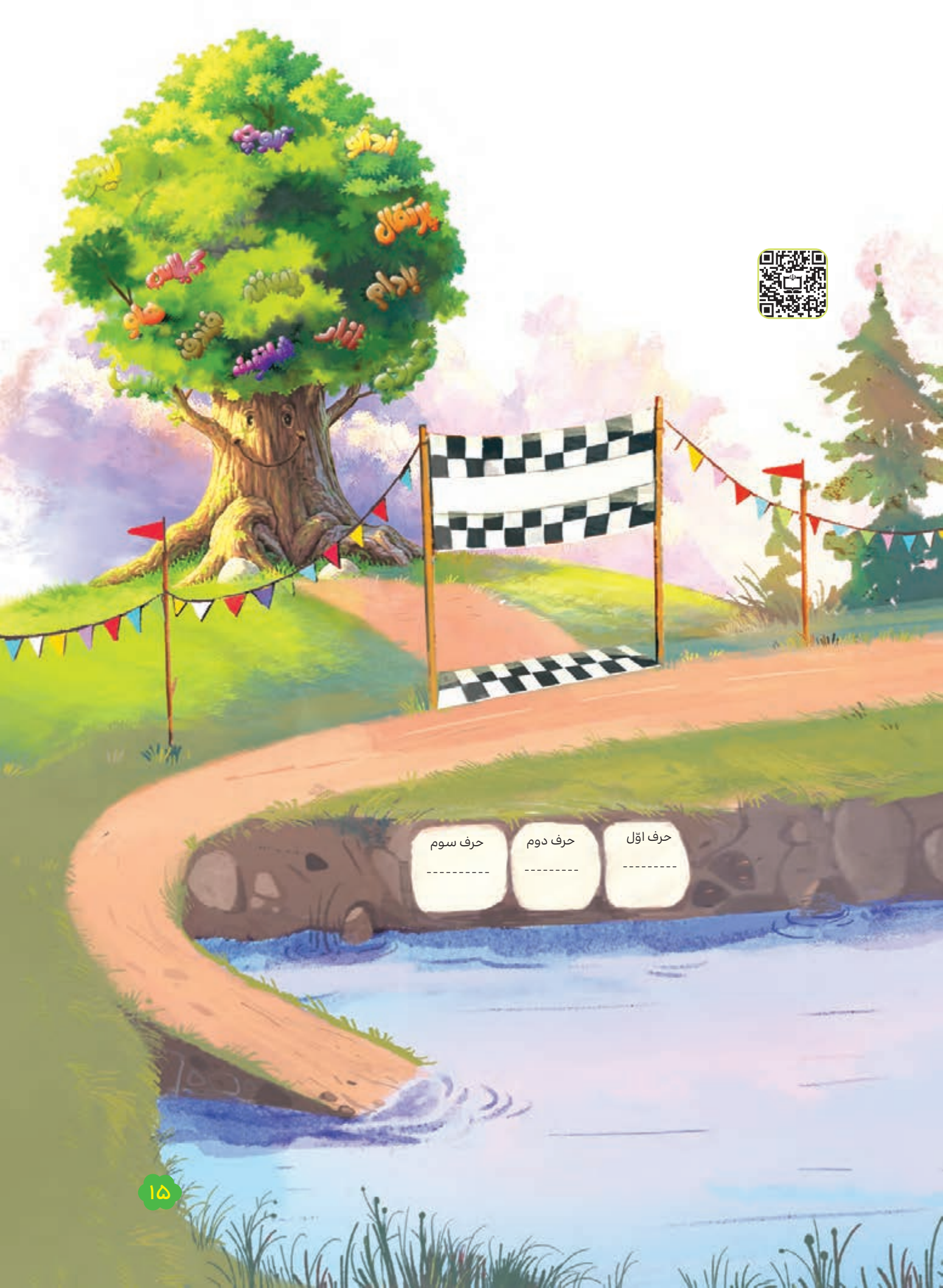
فرهنگ زبان فارسی کتابی است که در آن واژه های فارسی نامنظّم چیده شده‌اند تا املا، تلفّظ و معنای هر واژه را نشان دهند.


حرف اوّل
ب
حرف دوم
ه
حرف اوّل

حرف دوم

حرف سوم

حرف چهارم
س


حرف اوّل

حرف دوم

حرف سوم

به کلاس دوم خوش آمدید.



قصّه‌ی «کلاس دومی» شدن تو شروع شده است. تو قهرمان این قصّه هستی و ماجراجویی‌های زیادی خواهی داشت.

آموزگار، هم‌کلاسی‌ها و دوستان قدیمی و تازه‌ی تو در این قصّه همراه تو هستند. در مدرسه رازهای گوناگونی کشف خواهی کرد.

یک سال پیش نه می‌توانستی بخوانی و نه می‌توانستی بنویسی، امّا اکنون می‌توانی بخوانی و بنویسی.

فکر می‌کنی تا پایان امسال چه کارهایی می‌توانی انجام بدهی؟










به نام خدا

درس
۱





سکّوی فکر

- چه زیبایی‌هایی در دنیا می‌بینید؟
- چه زشتی‌هایی در دنیا می‌بینید؟
- شما چه کارهایی می‌توانید بکنید که زیبایی‌های دنیا بیشتر شود؟
- فکر می‌کنید ممکن است چیزی را که شما زشت می‌بینید، یکی دیگر زیبا ببیند؟

- به نظر شما کدام واژه‌ها و عبارت‌ها به دنیایی زیبا و کدام به دنیایی زشت مربوط است؟

دوست داشتن	عصبانیت	مهربانی	لبخند
اخم	حسودی	کمک به دیگران	به فکر دیگران بودن

- چند لحظه چشم‌هایتان را ببندید و به یک درخت فکر کنید. درخت شما زیباست یا زشت؟چرا؟

- دور تا دور تصویر چند تا از زیبایی‌های دنیا را نقّاشی کنید.

دنیا بدون درخت



چند گنجشک خسته، روی شاخه‌های درخت نشستند و شروع کردند به جیک‌جیک کردن.

درخت از صدای گنجشک‌ها کلافه شد. شاخه‌هایش را تکان داد و گفت: «وای سرم رفت! شاخه‌های من جای جیک‌جیک گنجشک نیست.»

شروع

صدا
کلافه شدن یعنی چه؟
چه وقتی کسی می‌گوید: «سرم رفت؟»

گنجشک‌ها از روی شاخه‌ها بلند شدند. چشمه آن‌ها را صدا زد: «آهای گنجشک‌های خسته! بیایید روی قُلوه‌سنگ‌های من بنشینید و با صدای زیبایتان جیک‌جیک کنید.»

قلوه‌سنگ یعنی چه؟

گنجشک‌ها خوش‌حال شدند؛ پر زدند و روی قلوه‌سنگ‌های چشمه نشستند. خستگی‌شان که در رفت، از چشمه سپاس‌گزاری کردند و رفتند.

خوش‌حال

سپاس‌گزاری کردن یعنی چه؟

گنجشک‌ها که رفتند، درخت غُرغُرکنان به چشمه گفت: «مگر نمی‌دانی من از جیک‌جیک گنجشک‌ها بدم می‌آید؟ چرا آن‌ها را این‌جا جمع کردی؟»

چرا غرغرکنان؟

چشمه با مهربانی گفت: «گنجشک‌ها خسته بودند. تازه، دنیا بدون گنجشک‌ها و جیک‌جیکشان زیبا نیست!»

جمع کردن



گوسفندها که گرمشان شده بود، آمدند زیر سایه‌ی درخت دراز کشیدند. درخت از بوی گوسفندها کلافه شد؛ شاخه‌هایش را جمع کرد و گفت: «سایه‌ی من جای گوسفندهای بدبو نیست!»

گوسفندها راه افتادند که بروند. چشمه گوسفندها را صدا زد: «آهای گوسفندهای گرمازده! کنار من خنک است، بیایید این‌جا استراحت کنید.»

گوسفندها بع‌بع کردند و کنار چشمه رفتند. وقتی خنک شدند، از چشمه سپاس‌گزاری کردند و رفتند.

گوسفندها که رفتند، درخت عَصَبانی شد و گفت: «مگر نمی‌دانی من از بوی گوسفندها بدم می‌آید؟ چرا آن‌ها را این‌جا راه دادی؟»

چشمه با دل‌سوزی گفت: «گوسفندها گرمشان شده بود. تازه، دنیا بدون گوسفندها و بع‌بع آن‌ها زیبا نیست!»

کِرم پروانه که گرسنه بود، خَش‌خَش روی تنه‌ی درخت خزید. به اوّلین برگ که رسید، قِرچ‌قُروچ آن را گاز زد. درخت، برگ را از دهان کرم پروانه بیرون کشید و گفت: «آهای کرم پُرخور! چه کار می‌کنی؟ برگ من که برای خوردن نیست.»

☆ به نظرتان چه فصلی بود؟

☆ انتظار دارید درخت در برابر بوی گوسفندها چه بکند؟

🔍 استراحت یعنی چه؟

🔍 عصبانی یعنی چه؟

✎ پرخور

☆ از این کار درخت چه احساسی پیدا کردید؟





کرم پروانه با دهان باز روی تنه‌ی درخت خُشکش زد. چشمه کرم پروانه را صدا زد: «آهای کرم گرسنه! بیا و از پونه‌های تر و تازه‌ی کنار من بخور.»

☆ چرا کرم پروانه خشکش زد؟

☆ این حرف چشمه را با رفتار درخت مقایسه کنید.

کرم پروانه خوش‌حال شد. پایین آمد و لایِ پونه‌هایِ خوش‌بویِ چشمه خزید.

✎ خوش‌بو

وقتی کرم پروانه رفت، درخت با داد و بیداد به چشمه گفت: «مگر نمی‌دانی من از این حیوانات ریزِ پُرخور بدم می‌آید؟ چرا این‌جا را کرده‌ای جای کرم؟»

✎ حیوان

چشمه به نرمی گفت: «کرم پروانه گرسنه بود. تازه، دنیا بدون کرم پروانه و خَش‌خَش خزیدنش زیبا نیست!»

درخت از شدّت خشم لرزید و فریاد کشید: «از دست تو هم خسته‌ام. پای درخت که جای چشمه و قُل‌قُل آبش نیست!»

☆ چرا از خشم لرزید؟

چشمه ناراحت شد، امّا حرفی نزد.

✎ ناراحت

صبح وقتی درخت از خواب بیدار شد، همه جا ساکت بود. از قُل‌قُل چشمه خبری نبود. چشمه از پیش درخت رفته بود. درخت با خودش گفت: «از دست چشمه و دوستان مُزاحمش راحت شدم!»

✎ حرف

✎ صبح

✎ مزاحم

هنگام ظُهر هوا گرم شد. درخت ریشه‌هایش را در زمین فشار داد تا آب بخورد، امّا آب نبود. از تشنگی بی‌حال شد.

بی‌حال

چشمه همین‌طور که می‌رفت، لحظه‌ای ایستاد، ناگهان برگشت و خودش را به درخت رساند.

همین‌طور
لحظه

درخت تا چشمه را دید، با خوش‌حالی گفت: «چه خوب شد که برگشتی!»

☆ درخت به چه چیزی فکر می‌کند؟

چشمه با مهربانی گفت: «توی راه یادم آمد که دنیا بدون درخت زیبا نیست!»





سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- گنجشک‌های خسته کجا نشستند؟
- گنجشک‌ها روی شاخه‌ی درخت چه کار کردند؟
- درخت از چه چیزی کلافه شد؟
- دل چه کسی برای گنجشک‌ها سوخت؟
- چشمه از گنجشک‌ها خواست کجا بنشینند؟
- چه کسانی گرمشان شده بود؟
- گوسفندها کجا دراز کشیدند؟
- چشمه از گوسفندها خواست کجا استراحت کنند؟
- چه کسی روی تنه‌ی درخت خزید؟
- درخت برگ را از کجا بیرون کشید؟
- چشمه از کرم پروانه خواست برود چه بخورد؟
- چه کسی نفس راحتی کشید؟
- درخت چه چیزی را در زمین فشار داد؟

بگویید کدام درست است.

- دو گنجشک خسته روی شاخه‌های درخت نشستند یا چند گنجشک خسته؟
- گنجشک‌ها از روی شاخه‌ها بلند شدند یا از روی پونه‌ها؟
- گوسفندها گرسنه بودند یا گرمازده؟
- درخت برگش را از دهان گوسفند بیرون کشید یا از دهان کرم پروانه؟
- پونه‌های تر و تازه توی چشمه بودند یا کنار چشمه؟
- درخت از دست چشمه خسته بود یا از دست کرم پروانه؟
- صبح از قُل‌قُل چشمه خبری نبود یا از غُرغُر چشمه؟

توضیح دهید.

- از نظر چشمه چه چیزهایی دنیا را زیبا می‌کند؟
- گوسفندها پس از خنک شدن چه کار کردند؟
- کرم پروانه روی شاخه‌ی درخت چه کار می‌کرد؟
- چرا چشمه از کنار درخت رفت؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- اتّفاق‌های داستان را به ترتیب بگویید.
- به نظر شما چشمه و درخت چه فرقی با هم داشتند؟
- در پایان داستان خواندید که درخت از برگشتن چشمه خوش‌حال شد. فکر می‌کنید اگر دوباره گنجشک‌ها و گوسفندها و کرم پروانه پیش درخت بیایند، درخت با آن‌ها چگونه رفتار می‌کند؟



مهارت گوش کردن

هنگام گفت‌وگو با دیگران لازم است آن‌ها بدانند که ما به حرف‌هایشان گوش می‌کنیم. وقتی کسی حرف می‌زند، بهترین و درست‌ترین کار این است که سکوت کنیم، به چشم‌های او نگاه کنیم، با چیزی بازی نکنیم، با دقّت به حرف‌هایش گوش کنیم و سخنانش را به خاطر بسپاریم.

۱. سه دانش‌آموز، مقابل هم‌کلاسی‌ها بایستند و به نوبت حکایت زیر را بخوانند. همه با دقّت گوش کنید و داستان را به خاطر بسپارید.

در سرزمینی دو مرد زندگی می‌کردند. یکی از آن‌ها بسیار ثروتمند و دیگری بسیار فقیر بود. هر کدام از آن‌ها یک پسر داشتند.
در یک صبح پاییزی، مرد ثروتمند دست پسرش را گرفت و او را بالای تپّه‌ای برد. از آن بالا منظره‌های اطراف را به پسرش نشان داد و گفت: «خوب نگاه کن پسرم! روزی همه‌ی این‌ها مال تو خواهد شد.»
صبح روز بعد، مرد فقیر دست پسرش را گرفت و با او بالای تپّه رفت. از آن بالا به منظره‌های اطراف اشاره کرد و گفت: «خوب نگاه کن پسرم! دنیا بسیار زیباست. بگذار چشم‌هایت زیبایی‌ها را ببینند.»

۲. چند دانش‌آموز، حکایتی را که گوش کرده‌اند، برای بقیه تعریف کنند.
۳. دانش آموزان دیگر، قسمت‌های نادرست یا قسمت‌های مهم گفته نشده را بیان کنند.

مهارت خواندن

خواندن داستان برای افراد باسواد سرگرمی خوب و شیرینی است. وقتی کسی داستان تازه و ماجرایی نو می‌خواند، احساس خوبی پیدا می‌کند. ما با خواندن هر داستان با دنیاهای تازه، قهرمان‌های جدید و اتّفاق‌های شگفت‌انگیز روبه‌رو می‌شویم.

شاید وقتی کوچک‌تر بودید، داستان آن پیرزن را شنیده‌اید که در یک شب بارانی، مهمان‌های مختلفی یکی‌یکی به در خانه‌اش آمدند. ماجرای صبح روز بعد را در این‌جا بخوانید:



پیرزن صبح از خواب بیدار شد، دید خانه‌اش خیلی شلوغ است.
سُراغ گنجشک رفت و گفت: «پاشو برو. خانه‌ی من کوچک است.»
گنجشک گفت: «من که جیک‌جیک می‌کنم، تُخم کوچک می‌کنم، من بروم؟»
پیرزن گفت: «نه، تو بمان.»
سُراغ خر رفت و گفت: «پاشو برو. خانه‌ی من کوچک است.»
خر گفت: «من که عَرعَر می‌کنم، بار سنگین می‌برم، من بروم؟»
پیرزن گفت: «نه، تو بمان.»
سُراغ مرغ رفت و گفت: «پاشو برو. خانه‌ی من کوچک است.»
مرغ گفت: «من که قُدقُد می‌کنم، تُخم بزرگ می‌کنم،
من بروم؟» پیرزن گفت: «نه، تو بمان.»
سُراغ سگ رفت و گفت: «پاشو برو. خانه‌ی
من کوچک است.»
سگ گفت: «من که واق‌واق می‌کنم،
دزدها را فراری می‌دهم، من بروم؟»
پیرزن گفت: «نه، تو بمان.»
سُراغ گاو رفت و گفت: «پاشو برو.
خانه‌ی من کوچک است.»
گاو گفت: «من که ماما می‌کنم،
شیر زیاد می‌دهم، من بروم؟»
پیرزن گفت: «نه، تو بمان.»

بعد پیرزن فکری کرد و گفت: «حالا که می‌خواهید این‌جا
بمانید، بلند شوید برای خودتان جا درست کنید.»



فعّالیت‌های زیر را به ترتیب انجام دهید.

- یکی از دانش‌آموزان داستان پیرزن و خانه‌اش را با صدای بلند بخواند.
- دانش‌آموز دوم داستان را تعریف کند.
- دانش‌آموز سوم، نام حیواناتی را که در داستان آمده، بگوید و صدای آن‌ها را تولید کند.
- دانش‌آموز چهارم بگوید حیوانات این داستان هنگام درست کردن جا برای خودشان ممکن است با چه مشکلاتی رو به رو شوند؟



مهارت سخن گفتن

تمرین کنید نه خیلی بلند حرف بزنید که دیگران اذیت شوند، نه خیلی آهسته که بعضی‌ها صدایتان را نشنوند. سعی کنید صدایتان طوری باشد که هر کسی وقتی آن را می‌شنود، اذیت نشود و به راحتی آن را بشنود.

داستان پیرزن و مهمان‌هایش را خواندید. حالا:

- یک نفر جمله‌ای از داستان را با صدای خیلی آرام برای هم‌کلاسی‌هایش بخواند.
- نفر دوم همان جمله را با صدای خیلی بلند بخواند.
- نفر سوم همان جمله را با صدای نه خیلی آرام و نه خیلی بلند بخواند.
- دانش‌آموزان دیگر خواندن این سه نفر را با هم مقایسه کنند و بگویند کدام مناسب‌تر است و چرا؟

سگّری بازی

قرار است با واژه‌های مختلف داستان بسازید.

بیست عدد کارت را با مقوّاهایی به یک شکل و اندازه درست کنید:

- پانزده عدد کارت نام‌آوا (جیرجیر، هوهو، شَتَرَق و ...)
- چهار عدد کارت‌واژه با موضوع وسایل خانه (یخچال، فرش و ...)
- یک عدد کارت سفید



روش بازی

۱. کارت‌ها را جابه‌جا کنید و نماینده‌ی هر گروه ۳ کارت بردارد.

۲. گروه‌ها باید در زمان مشخّص با توجّه به کارت‌هایشان یک داستان کوتاه بنویسند.

قوانین بازی

اگر کارت سفید به گروهی رسید، آن گروه می‌تواند یک نام‌آوای جدید بسازد و در داستان استفاده کند.

اگر کارت‌واژه‌ی وسایل خانه در بین کارت‌ها باشد، باید ویژگی‌های آن وسیله هم در داستان گفته شود.

اگر کارت‌واژه‌ی وسایل در بین کارت‌ها نباشد، گروه می‌تواند یک وسیله‌ی دیگر انتخاب کند و در داستان استفاده کند.

اگر هر سه کارتِ گروه، کارت‌واژه‌ی وسایل بود، گروه می‌تواند یک نام‌آوای دیگر انتخاب کند و در داستان استفاده کند.

امتیازدهی

- ساخت داستان ۳ امتیاز دارد.
- استفاده از هر کارت در داستان ۱ امتیاز دارد.



یار مهربان

من یار مهربانم — دانا و خوش‌بیانم
گویم سخن فراوان — با آن‌که بی‌زبانم
پندت دهم فراوان — من یار پنددانم
من دوستی هنرمند — پرسود و بی‌زیانم
از من مباش غافل — من یار مهربانم

عبّاس یمینی شریف



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- یکی از دانش‌آموزان شعر را بخواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- در دفترتان یک کتاب بکشید. برای کتاب چشم بکشید. بگویید او چه می‌بیند. برای او گوش و بینی بکشید. چه صداها و بوهایی می‌شنود؟ برای کتاب دست و پا بکشید. خیال کنید کتابتان می‌خواهد به سفر برود. فکر می‌کنید او کجا می‌رود؟ آیا دوست دارید همراهش بروید؟


درس
۲



سکّوی فکر

از حروف زیر استفاده کنید و واژه‌ای بسازید که نام یکی از فصل‌های سال باشد.

ب	ز	ی	ت	ن	م	ی	پ	ه	ا

واژه: .....

☆ واژه‌ی ساخته شده را معنی کنید.

☆ این واژه شما را یاد چه چیزهایی می‌اندازد؟

☆ کدام یک از عبارت‌های زیر، به آن واژه مربوط می‌شوند؟

ابرهای خاکستری	لباس گرم	برگ‌های زرد	هوای گرم
شکوفه‌های سیب	آب‌تنی	چتر و چکمه	کوچ پرنده‌ها

☆ در تصویر چیزهایی را که مربوط به این فصل است پیدا کنید، رنگ‌آمیزی کنید و نام آن‌ها را بگویید.



پاییز

پاییز است. باد خُنکی میان شاخه‌های درختان می‌وزد. شاخه‌ها تکان می‌خورند و برگ‌ها به جنب‌وجوش می‌اُفتند. برگ‌های زیادی از شاخه‌ها جدا می‌شوند و روی زمین می‌ریزند. فرشی از برگ‌های زرد، نارنجی، قهوه‌ای و قرمز روی زمین پهن می‌شود.

روی برگ‌های خُشک راه می‌روم. از صدای خِش‌خِش آن‌ها زیر پاهایم لذّت می‌برم. دسته‌ای از برگ‌ها را جمع می‌کنم و به هوا می‌پاشم. برگ‌ها مثل پروانه پایین می‌آیند.

خُنک یعنی چه؟

☆ جنب‌وجوش برگ‌ها را با دست‌هایتان نشان بدهید.

☆ فکر می‌کنید نویسنده کجاست؟

لذّت



چند کلاغ روی شاخه‌های درخت سیب نشسته‌اند و قارقار می‌کنند. شاید خبر آمدن پاییز را به درخت سیب می‌دهند. دسته‌ای پرستو در آسمان به پرواز درمی‌آیند و در جست‌وجوی سرزمین‌های گرم، دورتر و دورتر می‌شوند. دلم برای آواز پرستوها تنگ می‌شود، امّا می‌دانم بهار که بیاید، دوباره بازمی‌گردند و می‌خوانند.

ابرهای خاکستری کم‌کم نزدیک می‌شوند و روی خورشید را می‌پوشانند. ناگهان باد تُندی در میان شاخه‌های درختان می‌پیچد. سیب‌های زرد و سرخ یکی‌یکی از شاخه‌ها جدا می‌شوند و بر زمین می‌افتند و برگ‌های رنگارنگ پاییزی به هوا بلند می‌شوند.

کلاغ

☆ کلاغ‌ها ممکن است چه چیزی به درخت سیب بگویند؟

پرواز یعنی چه؟

☆ ابرهای خاکستری نشانه‌ی چیست؟

☆ چه چیزی باعث می‌شود که سیب‌ها بر زمین بیفتند؟

نم‌نم باران شروع می‌شود. دست‌هایم را باز می‌کنم و صورتم را رو به آسمان می‌گیرم. باران قَطره‌قَطره می‌بارد و آرام آرام کف دست‌ها و صورتم می‌نشیند.

کمی سردم می‌شود. آرام به سوی خانه می‌روم. پُشت پنجره می‌ایستم و پاییز را تماشا می‌کنم.

در دلم می‌گویم: «زندگی زیباست!»

شروع

صورت

قطره‌قطره

☆ فکر می‌کنید چرا نویسنده نمی‌دود؟ چرا آرام به سوی خانه می‌رود؟

زندگی یعنی چه؟



سکّوی دانستن

در هر جمله، واژه‌ی نادرست را پیدا کنید و جمله را به صورت درست بگویید.

- باد گرمی میان شاخه‌های درختان می‌وزد.
- فرشی از شاخه‌های زرد، نارنجی، قهوه‌ای و قرمز روی زمین پهن می‌شود.
- روی برگ‌های قرمز راه می‌روم.
- دسته‌ای از ابرها را جمع می‌کنم و به هوا می‌پاشم.
- کلاغ‌ها در جست‌وجوی سرزمین‌های گرم، دورتر و دورتر می‌شوند.
- ابرهای خیس کم‌کم نزدیک می‌شوند و روی خورشید را می‌پوشانند.
- باران قطره قطره می‌بارد و آرام‌آرام پشت دست‌ها و صورتم می‌نشیند.
- جلوی پنجره می‌ایستم و پاییز را تماشا می‌کنم.

توضیح دهید.

- وقتی باد خنک پاییز می‌وزد، چه اتّفاقی می‌افتد؟
- چه چیز باعث لذّت بردن نویسنده می‌شود؟
- چرا پرستوها در آسمان به پرواز درمی‌آیند؟
- وقتی باد تندی در میان شاخه‌ها می‌پیچد، چه اتّفاقی می‌افتد؟

چشم‌هایتان را ببندید و تصوّر کنید:

- روی برگ‌های خشک درختان راه می‌روید. بگویید چه احساسی دارید؟
- سیب‌های سرخ را می‌بینید که از درخت‌ها می‌افتند و هم‌زمان برگ‌ها به هوا می‌روند. بگویید چه احساسی دارید؟
- نم‌نم باران را حس می‌کنید. دو دست خود را باز می‌کنید و صورتتان را به سوی آسمان می‌گیرید. بگویید چه احساسی دارید؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- چگونه فرشی از برگ‌های رنگارنگ روی زمین پهن می‌شود؟
- از پشت پنجره چه چیزهایی پیداست؟
- در پاییز با دیدن چه چیزهایی می‌توان گفت: «زندگی زیباست»؟



مهارت گوش کردن

هنگام گفت‌وگو با دیگران، باید نشان دهیم که به حرف‌هایشان گوش می‌کنیم. گاهی می‌توانیم با حرکت‌های سر و صورت یا لبخند نشان دهیم که به حرف‌های آن‌ها گوش می‌کنیم. همچنین می‌توانیم با گفتن واژه‌هایی مثل «بله»، «متوجّهم»، «فهمیدم» و... نشان دهیم که به حرف‌های آن‌ها توجّه می‌کنیم.

یک نفر از دانش آموزان در مقابل جمع بایستد و درباره‌ی موضوعی (داستان، خاطره، موضوع علمی و...) حرف بزند. یک نفر دیگر به عنوان داور تلاش کند رفتارهای دانش‌آموزان کلاس در هنگام گوش دادن به حرف‌های نفر اوّل را در جدول زیر یادداشت کند.

نام دانش‌آموز	رفتارها در هنگام گوش دادن		
	استفاده از حرکت‌های سر و صورت	لبخند	استفاده از واژه‌های «بله» و...



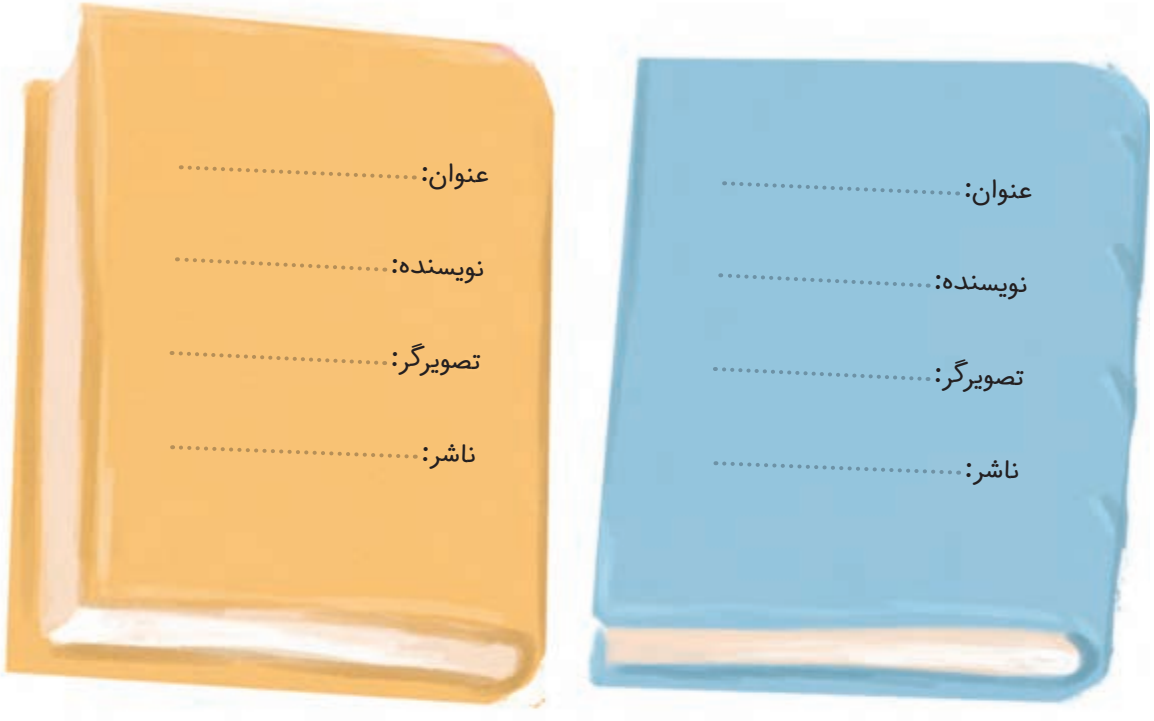


مهارت خواندن

کتاب‌ها مانند آدم‌ها شناسنامه دارند. هر کتابی اسمی دارد که به آن عنوان کتاب هم می گوییم. هر کتابی نویسنده‌ای دارد. نویسنده یعنی کسی که کتاب را نوشته است. همچنین هر کتاب ناشری دارد. ناشر یعنی جایی که کتاب را به وجود آورده است. پس ما کتاب‌ها را با عنوان کتاب، نام نویسنده و نام ناشر می‌شناسیم.

بعضی از کتاب‌ها از زبان دیگری به فارسی درآمده‌اند، یعنی مترجمی آن را به فارسی ترجمه کرده است. همچنین بیشتر وقت‌ها برای کتاب‌ها تصویرسازی می‌شود؛ بنابراین ممکن است اسم مترجم و تصویرگر هم به شناسنامه‌ی کتاب اضافه شود.

با توجّه به شناسنامه‌ی دو تا از کتاب‌هایی که خوانده‌اید یا در خانه دارید، جاهای خالی را پر کنید.





مهارت سخن گفتن

هنگام گفت‌وگو با دیگران باید با ادب حرف بزنیم تا دیگران حاضر باشند به حرف‌هایمان گوش کنند. باید آرام و با احترام حرف بزنیم، مثلاً از «لطفاً»، «اجازه بدهید» و «خواهش می‌کنم» استفاده کنیم. همچنین به جای «تو»، «شما» را به کار ببریم. یادتان باشد اگر نظر کسی را قبول ندارید به او نگویید اشتباه می‌کند، می‌توانید بگویید: «من نظر دیگری دارم.» یا «من جور دیگری فکر می‌کنم.»

۱. داستان زیر را بخوانید.

چوپان جوانی برای اوّلین بار گلّه‌ی گوسفندان را به کوهستان برد. در کوه صدای دَلَنگ‌دَلَنگ زنگوله و بَع‌بَع گوسفندهایی را از دور شنید. با کنجکاوی فریاد کشید: «کی آن‌جاست؟»

ناگهان صدایی آمد: «کی آن‌جاست؟»

چوپان فکر کرد که چوپان و گلّه‌ی دیگری در کوهستان است. فریاد کشید: «خودت را نشان بده. نمی‌بینمت.»

صدا آمد: «خودت را نشان بده، نمی‌بینمت.»

چوپان فکر کرد که مسخره‌اش می‌کنند. فریاد زد: «نمی‌خواهم ببینمت.»

باز هم صدا آمد: «نمی‌خواهم ببینمت.»

عصر که چوپان به خانه برگشت، ماجرا را برای پدرش تعریف کرد. پدر به او گفت: «فردا که رفتی اوّل سلام کن، بعد بگو که می‌خواهی با آن چوپان دوست شوی.»

فردای آن روز وقتی چوپان جوان صدای زنگوله‌ها را شنید، فریاد زد:



۲. گفت‌وگو کنید:

- فکر می‌کنید چوپانِ دیگر و گلّه‌اش کجا بودند؟
- چرا چوپان جوان در جواب صدای خودش شنید: نمی‌خواهم ببینمت؟
- چرا چوپان جوان در جواب صدای خودش شنید: من دوست توأم؟
- فکر می‌کنید وقتی چوپان جوان دوباره پیش پدرش برود، پدر چه موضوع مهمی را به او یاد می‌دهد؟

سگّوی بازی

قرار است
با استفاده از واژه‌های مخالف
داستان بسازید.

★ شانزده کارت واژه (برای هر گروه) که دوبه‌دو مخالف هستند.
(شب و روز، سیاه و سفید، آسمان و زمین و ...)



روش بازی

۱. کارت‌واژه‌های مخالف هم را به صورت برعکس روی میز بچینید.
۲. هر دانش‌آموز در نوبت خودش، دو کارت را برمی‌گرداند. اگر مخالف بودند، کارت‌ها را برمی‌دارد و اگر مخالف نبودند، کارت‌ها را سر جایش می‌گذارد.
۳. وقتی کارت‌ها تمام شد، هر دانش‌آموز باید در یک زمان مشخّص با هر جفت کارت‌واژه‌ی مخالف، یک جمله بسازد.
۴. سپس هر دانش‌آموز باید با کارت‌واژه‌های خود یک داستان کوتاه بنویسد.

امتیازدهی

★ هر کارت **۱** امتیاز دارد.
★ ساخت جمله‌ی درست و معنادار با هر جفت کارت‌واژه‌ی مخالف هم **۲** امتیاز دارد.
★ ساخت داستان **۳** امتیاز دارد.
★ استفاده از هر کارت در داستان **۱** امتیاز دارد.

قوانین بازی

دانش‌آموزان نمی‌توانند از جمله‌های مشابه استفاده کنند.

پاییز

صدا زد باد پاییز
چه زیبا و چه راحت

«منم مو می‌تراشم
سر و رو می‌تراشم!»

درخت خانه‌ی ما
سر پر موی او بود

سرش را زود خم کرد
شلوغ و دَرهم و زرد

صدایش زد: «بفرما
ببخش‌ای باد آن را

بیا این موی زردم
اگر شانه نکردم!»

محمود پوروهّاب



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- دو دانش‌آموز شعر را با هم و هم‌زمان بخوانند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- در این شعر، پاییز آرایشگر است. شما فکر می‌کنید بقیه‌ی فصل‌های سال چه شغلی دارند؟


درس
۳



سکّوی فکر

- «خانواده» یعنی چه؟
- خانواده کجا زندگی می‌کند؟
- پدر در خانه چه کارهایی انجام می‌دهد؟
- مادر در خانه چه کارهایی انجام می‌دهد؟
- شما در خانه چه کارهایی انجام می‌دهید؟
- فکر کنید امروز که از خواب بیدار شده‌اید، به جای پدر یا مادر خانواده هستید. چه کار می‌کنید؟ این نقش را نمایش بدهید.

عنوان داستانی که قرار است بخوانید، «بهترین بابای دنیا» است.

- به نظرتان بابا در این داستان چه کار می‌کند که بهترین بابای دنیا می‌شود؟

- به تصویر این دو صفحه نگاه کنید. فکر می‌کنید هر یک از افراد خانواده چه می‌گویند؟ در ابرک‌های خالی بنویسید.

بهترین بابای دنیا

من سارا هستم. دو ماه است که خواهر شده‌ام، خواهر سامان کوچولو!
آن روز باید سامان را برای معاینه پیش دکتر می‌بردیم.
مادربزرگ بیمار شد و مامان به خانه‌ی او رفت. قرار شد من و بابا، سامان را پیش دکتر ببریم.
بابا با دقّت، تمام وسایل سامان را جمع کرد و توی ساک گذاشت. کفش‌هایش را پوشید و راه افتاد. من گفتم: «بابا همه‌چیز را برداشته‌ای؟»
بابا خیلی جدّی گفت: «بله، کالسکه، پوشک، شیشه‌ی شیر، پتو و لباس اضافه.»

☆ از کجا می‌فهمید که پیش از این، سارا تنها فرزند خانواده بوده؟

معاینه

جمع

اضافه





من گفتم: «بابا، حواست کجاست؟ سامان!»

بابا گفت: «ای وای! اصل کاری را جا گذاشته‌ام.»

سرانجام راه افتادیم. بابا همین‌طور که در پیاده‌رو کالسکه را جلو می‌برد، بوق می‌زد. عابران که از روبه‌رو می‌آمدند، با صدای بوق کنار می‌رفتند و می‌خندیدند.

حواس

☆ منظور از «اصل کاری» چیست؟

☆ فکر می‌کنید بابا به خاطر سامان بوق می‌زد یا به خاطر سارا؟

عابر

☆ چرا عابران می‌خندیدند؟



چند دقیقه بعد، وارد مطب شدیم. چهار پنج تا مامان و بابا با نوزادهایشان نشسته بودند و با هم حرف می‌زدند. یکی دو تا از نوزادها نق‌ونوق کردند. صدای سامان هم درآمد. بابا سامان را از کالسکه بیرون آورد و بغل کرد. سپس او را تکان داد و با صدای بلند شروع به خواندن کرد:

مطب

☆ چه موقعی نوزادها نق‌ونوق می‌کنند؟

بغل

«لالا لالا آقا سامان　　کجا رفته حالا مامان؟

لالا لالا گل پسته　　بخواب آهسته آهسته

لالا لالا گل میخک　　دو تا اُردک سه تا لک‌لک

لالا لالا...»

لالایی بابا قشنگ بود، امّا هرچه خواند سامان ساکت نشد. یکی از مامان‌ها با خنده گفت: «آقای پدر! خیلی پرانرژی هستید. لالایی را کمی آرام‌تر بخوانید. نوزادها به صدای بلند حسّاس‌اند.»

بابا صدایش را پایین آورد. سامان را تکان داد، امّا سامان ساکت نشد. بابا این‌بار با انگشت به سامان اشاره کرد و گفت: «ای آقا سامان! به تو دستور می‌دهم همین حالا ساکت باشی وگرنه من می‌دانم و تو.»

با این کار بابا همه به خنده افتادند. یکی از مامان‌ها گفت: «آقا! چرا به بچّه دستور می‌دهید؟ به جای این کار پوشک بچّه را نگاه کنید.»

بابا سامان را به اتاق کودک برد و پوشکش را عوض کرد. سامان ساکت شد. بابا گفت: «ای آقا سامان! پس ماجرا این بوده؟»

لالایی چیست؟

☆ چرا یکی از مامان‌ها گفت: «خیلی پرانرژی هستید»؟

حسّاس

☆ مگر بابا نمی‌دانست که سامان دستور او را نمی‌فهمد؟ پس چرا به او دستور می‌داد؟

عوض

☆ ماجرا چه بود؟



سرانجام نوبتِ ما رسید. پیش دکتر رفتیم. آقای دکتر، سامان را معاینه کرد. همه‌چیز خوب بود.

«همه چیز خوب بود» یعنی چه؟

بابا، سامان را توی کالسکه خواباند و به سمت خانه راه افتادیم. او دوباره صدایِ بوق درآورد.

هنوز از مطب دور نشده بودیم که بابا گفت: «ای وای! ساک سامان جا مانده.»

☆☆☆

عصر همان روز، سامان را در بغل بابا نقّاشی کردم و گوشه‌ی نقّاشی نوشتم: «بابای من، بهترین بابای دنیاست!»

عصر





سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- چه کسی داستان را تعریف می‌کند؟
- سارا چند ماه است که خواهر شده است؟
- نام برادر سارا چیست؟
- آن روز قرار بود سارا و بابا، سامان را کجا ببرند؟
- بابا وسایل سامان را کجا گذاشت؟
- بابا چه چیزی را در خانه جا گذاشته بود؟
- چه کسی بوق می‌زد؟
- مامان‌ها و باباها کجا نشسته بودند؟
- بابا در لالایی‌اش اسم چه گل‌هایی را آورد؟
- بابا چه چیزی را در مطب جا گذاشته بود؟

در هر جمله، واژه‌ی نادرست را پیدا کنید و جمله را به صورت درست بگویید.

- سه ماه است که خواهر شده‌ام.
- آن شب باید سامان را پیش دکتر می‌بردیم.
- بابا با دقّت تمام پوشک سامان را جمع کرد.
- عابرها که از کنارمان می‌آمدند، با صدای بوق کنار می‌رفتند.
- چهار پنج تا مامان و بابا با نوزادهایشان حرف می‌زدند.
- بابا ساک را از کالسکه بیرون آورد و بغل کرد.
- چهار پنج تا از نوزادها نق و نوق کردند.
- بابا با انگشت به سامان زد و دستور داد که ساکت باشد.
- بابا سامان را به اتاق کودک برد و لباسش را عوض کرد.
- پس از معاینه، بابا ساک را توی کالسکه گذاشت.

توضیح دهید.

- چرا قرار شد سارا و بابا، سامان را پیش دکتر ببرند؟
- چرا سارا پرسید: «بابا حواست کجاست؟»
- چرا بابا در خیابان بوق می‌زد؟
- چرا سامان با شنیدن لالایی بابا ساکت نشد؟
- چرا بابا سامان را تکان داد؟
- چرا بابا سامان را از کالسکه بیرون آورد؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- در اوّل داستان خواندیم که قرار شد بابا و سارا، سامان را پیش دکتر ببرند. چرا بابا سامان را جا گذاشت؟
- در میانه‌ی داستان خواندیم که سامان در مطب گریه کرد. چرا؟
- در پایان داستان سارا نوشت که بابای من بهترین بابای دنیاست. او چگونه به این نتیجه رسید؟

مهارت گوش کردن

فکر کنید روزها و هفته‌ها بگذرد و:

☆صدای باران، وزش باد، تیک‌تاک ساعت، قارقار کلاغ و جیک‌جیک گنجشک را نشنویم؛

☆ حرف زدن پدر و مادر در خانه یا حرف زدن آموزگار در کلاس درس را نشنویم؛

اگر این سکوت ادامه پیدا کند، چه می‌شود؟

پس بیایید یاد بگیریم از شنیدن و با دقّت گوش کردن لذّت ببریم.

اکنون چه صداهایی می‌شنوی؟ به نظرت لذّت‌بخش نیستند؟

در قدیم پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، برای نوه‌هایشان داستان می‌گفتند و از آن‌ها می‌خواستند خوب گوش کنند. حالا شما هم داستان «چغندر پربرکت» را با دقّت گوش کنید و لذّت ببرید.

پیرمرد و پیرزنی با نوه‌هایشان در مزرعه‌ای زندگی می‌کردند. یک سال پیرمرد چغندر کاشت. چیزی نگذشت که برگ‌های چغندرها بزرگ و بزرگ‌تر شدند.



روزی پیرزن تصمیم گرفت آش چغندر بپزد. پیرمرد به مزرعه رفت و چغندری انتخاب کرد. برگ‌های آن را گرفت و کشید، امّا چغندر بیرون نیامد. پیرمرد پیرزن را صدا کرد.
پیرزن آمد. پیرمرد برگ‌های چغندر را گرفت. پیرزن شالِ کمر پیرمرد را گرفت. با هم کشیدند و یک‌صدا خواندند: «چغندرک، چغندرک، آی شیرینک، بیرون بیا. از دل خاک بیرون بیا. با یک تکان، با دو تکان، با سه تکان، ...» امّا چغندر از خاک درنیامد که نیامد. پیرزن نوه‌هایش را صدا کرد. نوه‌ها آمدند. پیرمرد برگ‌های چغندر را گرفت، پیرزن شال کمر پیرمرد را، پسرک دامن مادربزرگش را و دخترک گوشه‌ی کُت برادرش را گرفت. کشیدند و یک‌صدا خواندند: «چغندرک، چغندرک، آی شیرینک، بیرون بیا. از دل خاک بیرون بیا. با یک تکان، با دو تکان، با سه تکان، ...»
چغندر از خاک درآمد و از آن طرف همگی به زمین افتادند. وقتی چشمشان به چغندر افتاد، از خوش‌حالی فریاد کشیدند: «وای، چه چغندری، چقدر بزرگ، ... چقدر... بزرگ...!»
خیلی زود سر و کلّه‌ی همسایه‌ها پیدا شد. همه از دیدن چغندری به آن بزرگی تعجّب کردند.
پیرزن یک دیگِ بزرگ آش چغندر پخت و آن را میان همسایه‌ها تقسیم کرد؛ چه آش خوش‌مزه‌ای! چه چغندر پربرکتی!



مهارت خواندن

وقتی شما کتابی از نویسنده‌ای می‌خوانید و آن را دوست دارید، می‌توانید در کتاب‌خانه یا کتاب‌فروشی‌ها به دنبال کتاب‌های دیگر همان نویسنده بگردید. بیشتر آدم‌های کتاب‌خوان، نویسنده‌ها، مترجم‌ها و ناشرهای مورد علاقه‌ی خودشان را پیدا می‌کنند و کتاب‌های خودشان را از بین کتاب‌های آن‌ها انتخاب می‌کنند.

۱. با توجّه به شناسنامه‌ی آخرین کتابی که خوانده‌اید، یک کتاب جدید پیدا کنید که هنوز نخوانده‌اید. برای این کار می‌توانید از بزرگ‌ترهایتان کمک بگیرید.
۲. نام کتاب و شناسنامه‌ی کتاب جدید را در کلاس برای دوستانتان بگویید. یادتان نرود به نام کتاب، نام نویسنده، نام تصویرگر و ناشر اشاره کنید.

مهارت سخن گفتن

وقتی با دیگران حرف می‌زنید، سعی کنید با آرامش حرف بزنید. حواستان باشد احساساتی یا خشمگین نشوید. خشم باعث می‌شود نتوانید درست فکر کنید. در نتیجه، واژه‌های درست و دقیق به کار نمی‌برید و منظورتان را به درستی بیان نمی‌کنید. وقتی شما با خشم حرف می‌زنید صدایتان بلند می‌شود، حالت چهره‌تان تغییر می‌کند و دیگر دوست‌داشتنی نیستید. آن وقت معلوم است که دیگران نمی‌خواهند حرف‌هایتان را بپذیرند.

۱. حکایت زیر را بخوانید.

در زمان‌های قدیم، مردی بود که برای هر چیز کوچکی خشمگین می‌شد و فریاد می‌زد، امّا پس از مدّتی کوتاه پشیمان می‌شد. او نمی‌دانست چه کار کند تا خوش‌اخلاق باشد.

یکی از دوستانش که پزشک بود، به او گفت: «من دارویی به تو می‌دهم که این رفتار ناپسند را درمان کند.»

پزشک کوزه‌ای پر از آب به او داد و گفت: «هر وقت خشمگین شدی، از این دارو، کمی بنوش.»

آن مرد مدّتی این دستور را اجرا کرد و دید دیگر مانند گذشته، خشمگین نمی‌شود.

روزی پیش دوستش رفت و گفت: «دارویی که به من دادی، خیلی خوب بود، امّا به زودی تمام می‌شود.»

پزشک خندید و گفت: «در آن کوزه فقط آب بود. تو هر وقت خشمگین می‌شدی، می‌رفتی تا آن را بنوشی و برای نوشیدن آن کمی زمان صرف می‌شد و همین زمانِ کم، خشم تو را از بین می‌برد.»

۲. به نظرتان آیا مرد باز هم به دستور دوست پزشک خود ادامه می‌دهد؟ در این‌باره با هم گفت‌وگو کنید.



سبکی بازی

قرار است کارت‌واژه‌ها را حدس بزنید.

- ده عدد کارت‌واژه‌ی مختلف (گُل، سیب، قیچی و ...) (با یک رنگ)
- چهار عدد کارت‌واژه‌ی راهنما: (با یک رنگ دیگر)
  - کجا پیدا می‌شود؟
  - برای چه کارهایی استفاده می‌شود؟
  - با ادابازی توضیح بده.
  - دو تا از ویژگی‌هایش را بگو.



روش بازی

۱. کارت‌واژه‌ها و کارت‌های راهنما را به صورت جدا و برعکس روی میز بچینید.
۲. دانش‌آموز، اوّل یک کارت‌واژه برمی‌دارد. طوری که واژه‌ی نوشته شده روی آن را دیگران نبینند.
۳. سپس یک کارت راهنما برمی‌دارد و می‌خواند.
۴. حالا باید کارت‌واژه‌ی خود را طبق کارت راهنما برای دیگران توضیح دهد.
۵. دیگران واژه را حدس می‌زنند و آن را یادداشت می‌کنند.
۶. این بازی با دانش‌آموز بعدی ادامه می‌یابد.

امتیازدهی

- اجرای درست کارت‌واژه طبق کارت راهنما **۲** امتیاز دارد.
- اگر دانش‌آموزی نتواند در زمان مشخّص و طبق کارت راهنما کارت‌واژه‌ی خود را اجرا کند، امتیاز آن را از دست می‌دهد.
- حدس درست واژه **۱** امتیاز دارد.

قوانین بازی

- کارت‌واژه‌های استفاده‌شده را کنار بگذارید.
- کسی که کارت‌واژه را توضیح می‌دهد، نباید خود واژه را بگوید.



خوش‌خیال

وقتی که موش کوچک
چشمش به ماه افتاد
خندید و با خودش گفت:
«یا تکّه‌ای پنیر است
یا یک پیاله شیر است»
تا صبح موش کوچک
چشمش به آسمان بود
خورشید سر زد و او
در فکر نردبان بود

شراره وظیفه‌شناس



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- سه دانش‌آموز شعر را با هم و هم‌زمان بخوانند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- به نظرتان موش کوچک، خورشید را مانند چه چیزی می‌بیند؟
- فکر می‌کنید اگر یک مرغ به جای موش کوچک بود، ماه را مانند چه چیزی می‌دید؟


درس
۴



سکّوی فکر

- در صفحه‌ی روبه‌رو سه خط می‌بینید. این سه خط را به کمک خط‌ها یا شکل‌های دیگر، به تصویری که دوست دارید تبدیل کنید. می‌توانید صفحه را بچرخانید.
- دوباره به تصویری که کشیده‌اید، نگاه کنید. آیا باز هم می‌خواهید چیزی به آن اضافه کنید؟
- حالا تصویری را که کشیده‌اید، معرّفی کنید.

- به تصویرهای گوناگونی که هر کدام از دوستان شما کشیده‌اند، نگاه کنید. فکر می‌کردید این همه تصویر گوناگون، فقط با این سه خط ساخته شوند؟

اسم داستانی که در این درس می‌خواهید بخوانید، «آش سنگ» است.

- به نظرتان چرا واژه‌ی «سنگ» در کنار «آش» آمده است؟
- آیا باور می‌کنید بشود با سنگ، آش درست کرد؟
- فکر می‌کنید این داستان واقعی است یا خیالی؟



آشِ سنگ

مُسافری خسته و گرسنه به روستایی رسید. درِ خانه‌ای را زد و گفت:

«چند روز است چیزی نخورده‌ام. کمی غذا به من بدهید.»

صاحب‌خانه گفت: «خودمان هم چیزی برای خوردن نداریم.»

مُسافر رفت و درِ خانه‌ی دیگری را زد: «گرسنه‌ام. غذا نخورده‌ام، چیزی بدهید بخورم.»

دوباره شنید: «خودمان هم چیزی برای خوردن نداریم.»

مُسافر سراغ خانه‌ای دیگر رفت. اهالی آن خانه هم گفتند چیزی ندارند تا به او بدهند.

مُسافر فکری به ذهنش رسید. از اهالی خانه پرسید: «دیگی دارید که به من قرض بدهید؟»

آن‌ها گفتند: «بله، داریم.»

مُسافر پرسید: «آب هم دارید؟»

آن‌ها گفتند: «بله، آب هم داریم.»

مُسافر

غذا

صاحب‌خانه

سراغ

اهالی یعنی چه؟

ذهن

قرض دادن یعنی چه؟

مُسافر سنگی از جیبش درآورد. گفت: «دیگ را از آب پُر کنید و روی آتش بگذارید. اگر این سنگ را در آب بیندازیم، آش درست می‌شود.»

☆ آش درست می‌شود یا آب‌سنگ؟

اهالی خانه با تعجّب پرسیدند: «مگر می‌شود؟»

☆ چرا با تعجّب؟

زن صاحب‌خانه دیگ را از آب پُر کرد و روی آتش گذاشت. مُسافر سنگ را در آب انداخت و پرسید: «کمی نمک دارید تا در آش بریزم؟»

زن رفت، یک مُشت نمک آورد و در دیگ ریخت. چند دقیقه‌ای گذشت. مسافر نگاهش به چند هویج در زیر میز افتاد. گفت: «اگر هویج داشتیم، آش ما خوش‌مزه‌تر می‌شد.»

☆ مگر نگفته بودند که چیزی برای خوردن ندارند؟

خوش‌مزه

زن گفت: «عجب! ما چند تا هویج داریم.» سپس از زیر میز هویج‌ها را بیرون آورد، آن‌ها را خُرد کرد و در دیگ ریخت تا بپزند. مُسافر چند خاطره از سفرهایش برای آن‌ها تعریف کرد.

خُرد

خاطره

تعریف



کمی بعد مُسافر گفت: «اگر چند تا سیب‌زمینی هم داشتیم، خیلی خوب می‌شد. سیب زمینی آش را غلیظ می‌کند.»

«غلیظ می‌کند» یعنی چه‌کار می‌کند؟

دختر بزرگ خانواده گفت: «سیب‌زمینی هم داریم. الآن می‌آورم.» رفت و با چند سیب‌زمینی برگشت. سیب‌زمینی‌ها را پوست کندند و در دیگ ریختند.

الآن

تا این جا چه چیزهایی در دیگ ریخته‌اند؟

کمی بعد مُسافر گفت: «کاش پیاز هم داشتیم. پیاز مزه‌ی آش را دل‌پذیر می‌کند.»

دل‌پذیر

مرد صاحب‌خانه به پسر کوچکش گفت: «بدو برو از همسایه پیاز بگیر و بیا.»

چند دقیقه بعد پسر با سه تا پیاز برگشت. پیازها را هم در دیگ انداختند و به انتظار نشستند. هر کس قصّه یا لطیفه‌ای تعریف می‌کرد. همگی با هم می‌گفتند و می‌خندیدند.

انتظار

لطیفه

مُسافر یادش افتاد که در باغچه‌ی جلوی خانه چند کلم دیده بود، گفت: «از وقتی که از خانه‌ی خودمان بیرون آمده‌ام تا امروز کلم نخورده‌ام.»

منظورش این است که دلش کلم می‌خواهد؟

زن به دختر کوچکش گفت: «برو از توی باغچه یک کلم بِکَن و بیاور.» دختر کوچک دوید و با یک کلم برگشت. کلم را خُرد کردند و در آش ریختند.





زن آش را با مَلاقه هم زد و گفت: «دیگر چیزی نمانده است تا آماده شود.»

مَلاقه یعنی چه؟

در همین موقع پسر بزرگ خانواده با دست پُر، از کوه برگشت. مُسافر تا چشمش به سبزی‌های کوهی افتاد، با خوش‌حالی گفت: «همان چیزی که برای این غذا لازم داشتیم.»

با دست پُر یعنی چه؟

در یک چشم به هم زدن سبزی‌ها را پاک کردند و در دیگ ریختند. یک ساعت گذشت. آش حاضر شد. همگی دور هم نشستند و آش خوردند و خندیدند.

در یک چشم به هم زدن یعنی چه؟

حاضر

زن گفت: «عجب آشی!»

مرد صاحب‌خانه گفت: «بله، عجب سنگ خوبی!»

☆ یعنی آش از نظرش چگونه بود؟

☆ به نظرتان سنگ توی دیگ پخته شده؟

مُسافر خندید و گفت: «اگر همیشه مثل امروز آشپزی کنید، می‌توانید غذاهایی خوش‌مزه بپزید.»
غذایشان را که خوردند، مُسافر از آن خانواده سپاس‌گزاری کرد و سنگ را به آن‌ها بخشید، خداحافظی کرد و به سوی شهر و خانواده‌ی خود راه افتاد.

☆ چرا سنگ را با خودش نبرد؟
خداحافظی
خانواده





سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- مسافر از اهالی خانه‌ی سوم چه چیزی قرض گرفت؟
- دیگ پُر از آب را روی چه چیزی گذاشتند؟
- زن چقدر نمک در دیگ ریخت؟
- مسافر هویج را کجا دید؟
- چه چیزی آش را غلیظ می‌کند؟
- چه چیزی مزه‌ی آش را دل‌پذیر می‌کند؟
- چه کسی پیاز را از همسایه گرفت؟
- کلم را از کجا آوردند؟
- زن آش را با چه چیزی هم زد؟
- چه کسی گفت: «چه سنگ خوبی»؟
- مسافر از چه کسانی سپاس‌گزاری کرد؟

بگویید کدام جمله درست و کدام جمله نادرست است؟

- مسافر گفت: «چند روزی است که چیزی نخورده‌ام. کمی آب به من بدهید.»
- زن یک مشت نمک در دیگ ریخت.
- مسافر گفت: «اگر هویج داشتیم، آش ما غلیظ‌تر می‌شد.»
- مسافر گفت: «سیب‌زمینی آش را خوش‌مزه می‌کند.»
- زن به دخترش گفت: «از توی باغچه یک پیاز بکن و بیاور»
- مسافر گفت: «اگر همیشه مثل امروز آشپزی کنید می‌توانید غذاهایی خوش‌مزه بپزید.»

توضیح دهید.

- چه شد که مسافر خواست دیگی قرض بگیرد؟
- چه شد که اهالی خانه‌ی سوم تعجّب کردند؟
- زن صاحب‌خانه با هویج‌ها چه کار کرد؟
- سرانجام آش سنگ از چه موادی درست شد؟
- چه کسانی در پختن آش سنگ همکاری کردند؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- اهالی خانه‌ی سوم که نمی‌خواستند به مسافر غذا بدهند، چرا هم آش درست کردند، هم در پختن آن همکاری کردند، هم داستان و لطیفه تعریف کردند و هم خوش‌حال بودند؟
- مسافر را چگونه آدمی می‌دانید: زرنگ و باهوش یا خنده‌رو؟





مهارت گوش کردن

وقتی به حرف دیگران گوش می‌کنید، معنایش این است که حرف‌های آن‌ها برایتان مهم است و می‌خواهید معنای حرف‌هایشان را بفهمید. اگر واژه یا جمله‌ای را درست نشنیدید یا نفهمیدید، بگویید «منظورتان را نفهمیدم، لطفاً دوباره تکرار کنید». خوب گوش ندادن به حرف‌های دیگران ممکن است باعث شود منظور آن‌ها را خوب نفهمید یا برعکس متوجّه شوید.

۱. داستان زیر را بخوانید.

امید و آرزو در اتاق بودند. آرزو گفت: «اُمید! بیا با هم بازی کنیم.»

امید گفت: «می‌خواهم تنها بازی کنم.»

آرزو فکر کرد امید به او توجّه نمی‌کند. پیش مامان رفت و گفت که امید او را دوست ندارد.

امید با سازه‌هایش ماشین درست کرد. بعد پیش آرزو رفت و گفت: «برویم با هم بازی کنیم؟»

آرزو پرسید: «تو که من را دوست نداری. مگر نمی‌خواستی تنها باشی؟»

امید جواب داد: «نه، من کِی گفتم تو را دوست ندارم؟ می‌خواستم ببینم می‌توانم تنهایی ماشین درست کنم یا نه.»

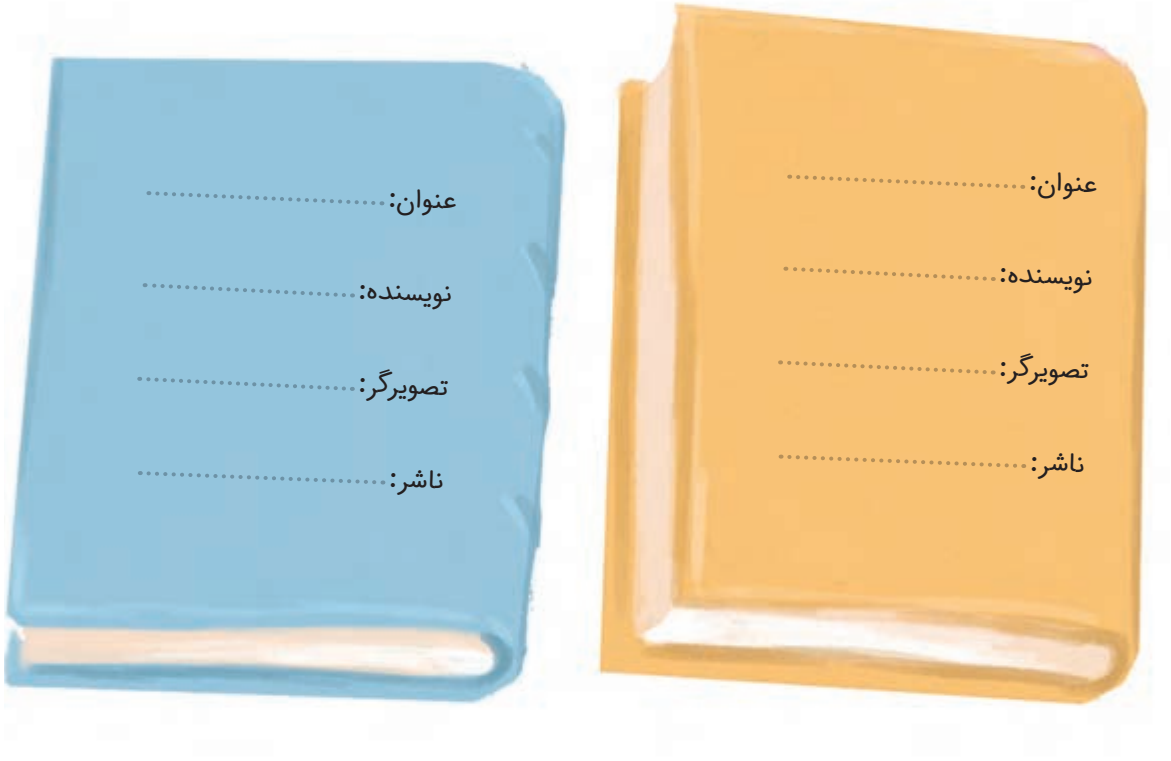
۲. دو نفر نقش آرزو و امید را بازی کنند، سپس بگویید چگونه ممکن است آرزو منظور امید را درست متوجّه شود.



مهارت خواندن

یکی از عادت‌های خوب بچّه‌ها و افراد کتاب‌خوان در تمام دنیا، داشتن کتابِ بالای سر است. منظور از کتاب بالای سر کتابی است که پیش از خواب می‌خوانند. کتاب بالای سر ممکن است مال خود شخص باشد یا از کتاب‌خانه یا از یکی از دوستان امانت گرفته باشد. داشتن کتاب بالای سر کمک می‌کند آدم عادت کند نیم ساعت پیش از این‌که بخوابد، کتاب بخواند و با خواندن کتاب به خواب خوش فرو برود.

۱. آیا تاکنون پیش از خواب کتاب خوانده‌اید؟ نام و شناسنامه‌ی دو تا از آن‌ها را به دوستانتان معرفی کنید.



۲. نام کتابی را که دوست دارید شب‌های آینده به عنوان کتاب بالای سر بخوانید، بنویسید.

عنوان کتاب:.....

مهارت سخن گفتن

وقتی با دیگران حرف می‌زنید، سعی کنید تکیه‌کلام نداشته باشید. یعنی یک واژه یا یک عبارت را مرتّب و بی‌دلیل تکرار نکنید. تکیه‌کلام ممکن است حواس کسی را که به حرف‌های شما گوش می‌دهد، پرت کند.

تکیه‌کلام در حرف‌های خیلی از آدم‌ها وجود دارد. واژه‌ها و عبارت‌هایی مانند «مثلاً»، «راستش»، «خلاصه»، «خُب»، «بعدش»، «دقّت کنید»، «به‌اصطلاح» و... تکیه‌کلام‌هایی هستند که خیلی از مردم به کار می‌برند و به زیبایی حرف‌هایشان آسیب می‌رساند. اگر تکیه‌کلام دارید، تلاش کنید آن را از بین ببرید.

۱. فکر کنید و برای خودتان تکیه‌کلام بامزه‌ای بسازید، مانند «عین آدم فضایی‌ها!»، «مثل موشک!»، «وای، هو هو!» و...

۲. خاطره‌ای تعریف کنید و تکیه‌کلام خودتان را در آن به کار ببرید.



سنگوری بازی

قرار است
داستان‌های بامزه و جالب بسازید.



★ ۲۰ عدد کارت با مقوّاهایی به یک شکل و اندازه با واژه‌های زیر:

احساسات: خسته، تشنه، خوش‌حال، غمگین

حیوانات: پلنگ، اسب، بزغاله، پروانه

مکان‌ها: خانه، باغچه، مدرسه، مغازه

آدم‌ها: صاحب‌خانه، برادر، همسایه، خاله

ظرف‌ها: لیوان، بشقاب، ملاقه، دیگ

روش بازی

۱. هر دسته از کارت‌واژه‌ها را روی هم و برعکس قرار دهید.

۲. هر دانش‌آموز از هر دسته یک کارت واژه بر می‌دارد.

۳. دانش‌آموزان باید در زمان مشخّص با توجّه به کارت‌هایی که برداشته‌اند، داستان کوتاه خنده‌داری بنویسند.

نمونه‌ی داستان

واژه‌ها: بزغاله | باغچه | همسایه | تشنه | ملاقه

بزغاله کنار باغچه برای گل‌ها قصّه‌ای خنده‌دار مع‌مع کرد. همسایه که قصّه را شنید از بس خندید، تشنه‌اش شد و به سمت رودخانه رفت تا با ملاقه از آن‌جا آب بخورد، ولی پایش لیز خورد و در رودخانه افتاد. ملاقه هم محکم به سرش خورد.

امتیازدهی

★ ساخت داستان ۵ امتیاز دارد.

★ استفاده از هر کارت در داستان ۱ امتیاز دارد.

قوانین بازی

دانش‌آموزان باید در زمان مشخّص داستان را به پایان برسانند.

با هم بخوانیم

خطّ باران

باران چه می‌نویسد
گاهی به شکل برگ است

نم نم به روی شیشه؟
گاهی به شکل ریشه

گاهی شبیه رود است
با این‌که خواندنی نیست

گاهی شبیه دریاست
امّا چه‌قدر زیباست!

من فکر می‌کنم که
ای کاش ثبت می‌شد

یک کشف تازه است آن
خطّی به نام باران

خاتون حسنی



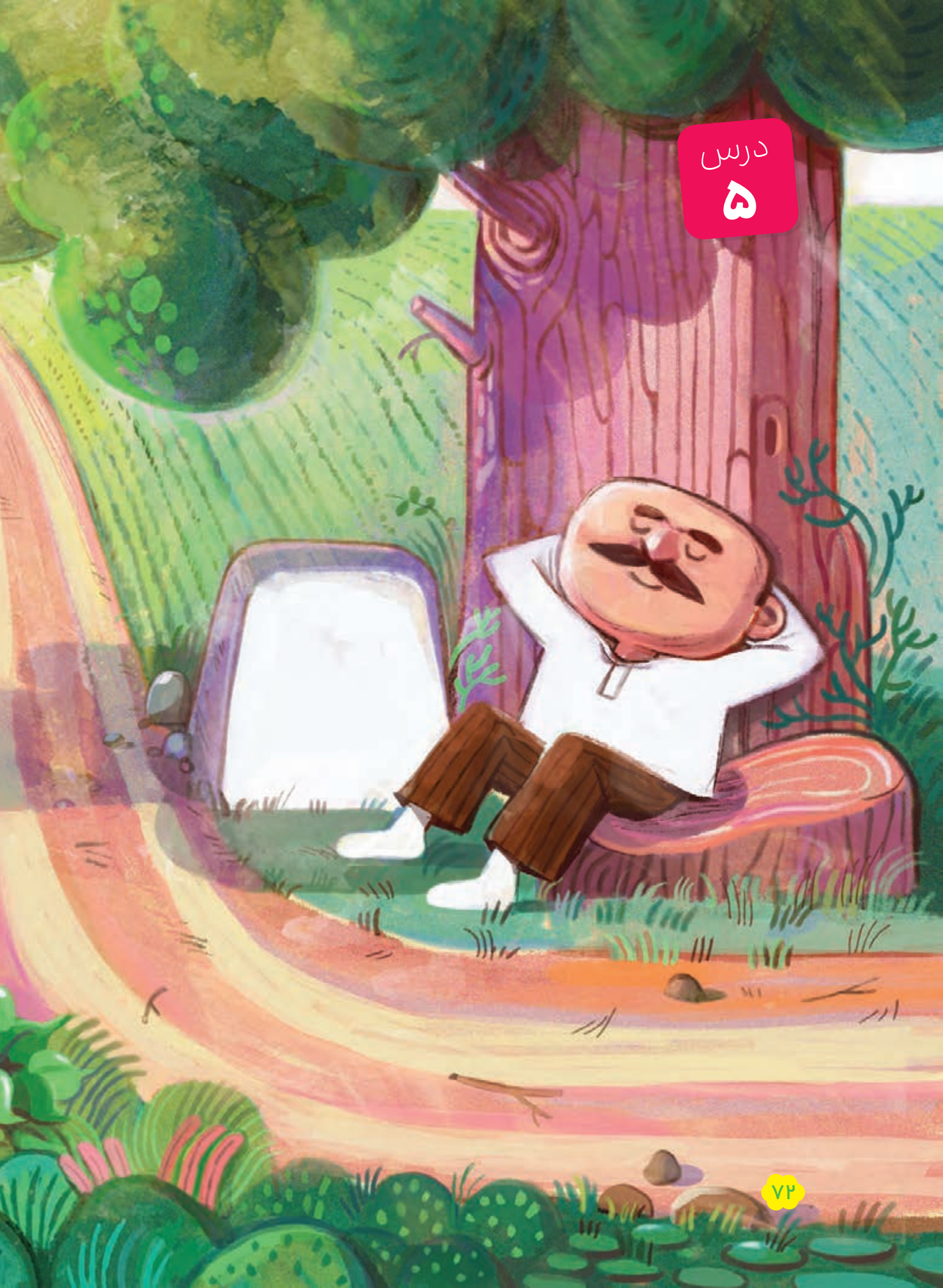




سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- بار سوم آموزگار بخش‌های سیاه شعر را می‌خواند، شما در جواب او بخش‌های سبز را بخوانید.
- حالا کلاس دو گروه شود، نصف کلاس بخش‌های سیاه شعر را و نصف دیگر کلاس بخش‌های سبز را هم‌خوانی کنند.

- شما باران را مانند چه چیزهایی می‌بینید؟


درس
۵



سکّوی فکر

- تا به حال پیش آمده که دو نفر از دوستانتان سر چیزی اختلاف داشته باشند و کارشان به دعوا بکشد؟ در این وقت‌ها شما چه کار می‌کنید؟
- وقتی دو نفر دعوا می‌کنند، چطور می‌شود آن‌ها را آرام کرد؟

عنوان داستانی که قرار است بخوانید «محاکمه‌ی الاغ» است.

- فکر می‌کنید داستان به زمان حال مربوط می‌شود یا به زمان قدیم؟
- فکر می‌کنید داستان خنده‌دار است یا غم‌انگیز؟

- واژه‌های زیر را به تصویر مناسب آن وصل کنید.





پالان

کلاه نمدی

جلیقه

گیوه





- در تصویر برای الاغ پالان بکش. برای یکی از مردها، گیوه، کلاه نمدی و جلیقه بکش و کنار سنگ، یک کوزه‌ی روغن بکش.



محاکمه‌ی الاغ

روزی مردی، کوزه‌ی روغنی برداشت تا به شهر ببرد و بفروشد. در میان راه خسته شد. کوزه را کنار سنگی گذاشت و نشست تا کمی استراحت کند. هیزم‌فروشی با الاغش از راه رسید و همین که خواست با صاحب روغن سلام و احوال‌پرسی کند، پای الاغ به کوزه خورد، کوزه افتاد و شکست.

صاحب روغن داد کشید: «ای وای! روغنم از دست رفت. ببین چه خسارتی به من زدی.»

روغن

الاغ

صاحب

احوال‌پرسی یعنی چه؟

«ای وای» نشانه‌ی چیست؟

خسارت یعنی چه؟

هیزم‌فروش گفت: «من که تقصیری ندارم. الاغ کوزه را شکست.»
هر دو پیش قاضی رفتند. صاحب روغن ماجرای شکسته شدن کوزه‌ی روغن را برای قاضی تعریف کرد و گفت: «جناب قاضی، کوزه‌ی روغن همه‌ی دارایی من بود. می‌خواستم آن را بفروشم و با پولش غذا و لباس بخرم. با این خسارت بزرگ دیگر نمی‌توانم چیزی بخرم.»

تقصیر یعنی چه؟

کار قاضی چیست؟

دارایی یعنی چه؟

غذا



صاحب الاغ گفت: «جناب قاضی، باور کنید من بی‌تقصیرم. الاغم کوزه را شکسته است. من پولی ندارم که به این مرد بدهم.»

قاضی چند لحظه به فکر فرو رفت و گفت: «تقصیر الاغ است. فردا جلوی چشم مردم شهر محاکمه‌اش می کنم.»

جارچی‌ها راه افتادند و با صدای بلند مردم را خبر کردند: «آهای مردم شهر! همگی به هوش! همگی به گوش! فردا صبح در میدان شهر جمع شوید. قاضی می‌خواهد الاغی را محاکمه کند.»

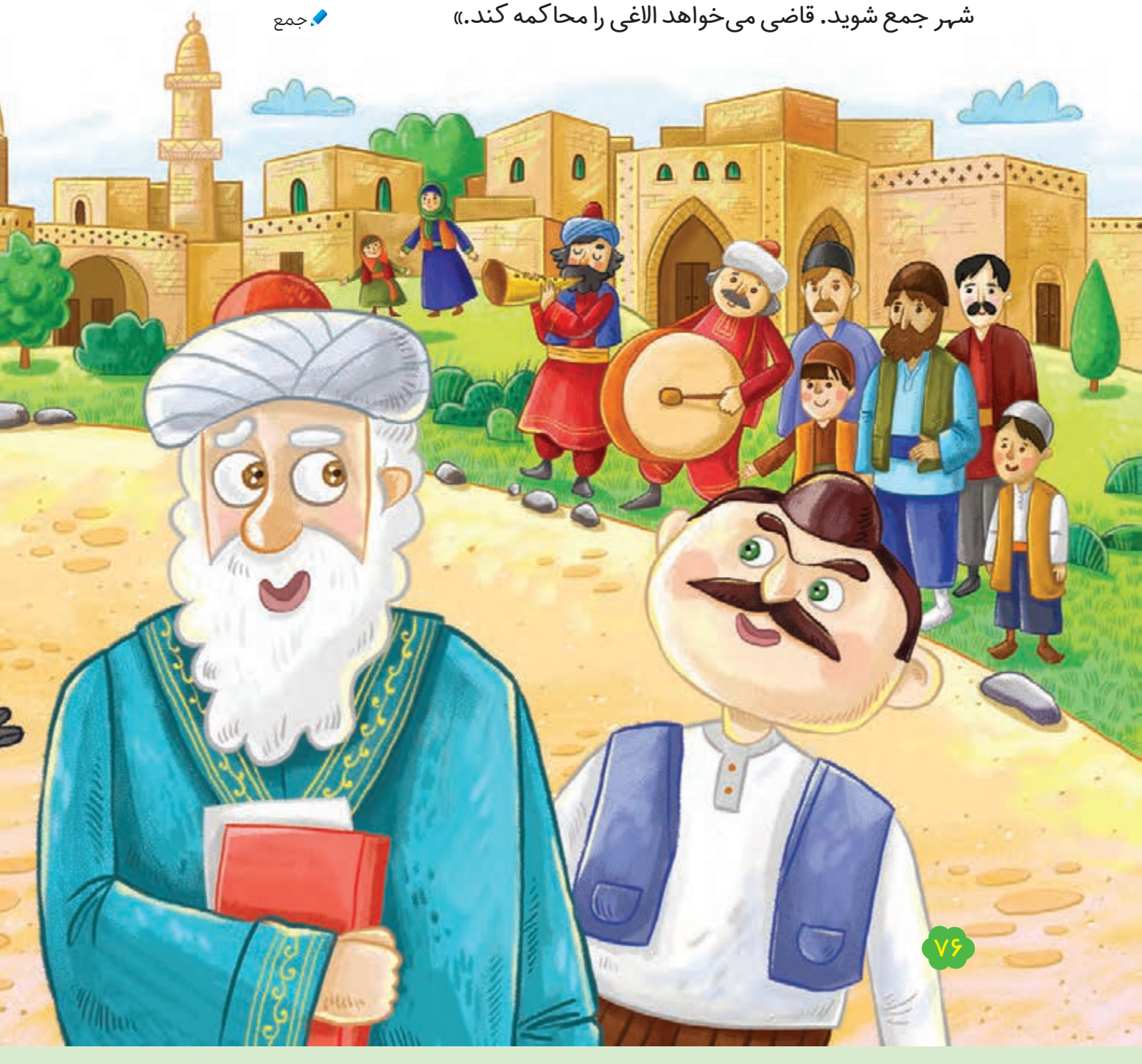
☆ منظور از «باورکنید» چیست؟

محاکمه یعنی چه؟

☆ کار جارچی‌ها چیست؟

صبح

جمع



روز بعد، مردم دسته‌دسته به میدان شهر آمدند. کنار میدان کاسه‌ای گذاشته بودند و هرکس می‌خواست محاکمه‌ی الاغ را تماشا کند، باید سکّه‌ای در آن می‌انداخت. قاضی وسطِ میدان ایستاده بود. صاحب روغن سمت چپ و الاغ و صاحب الاغ سمت راستش ایستاده بودند.

کم‌کم میدان پُر از جمعیت شد. با اشاره‌ی قاضی مردم آرام شدند.

☆ مگر محاکمه‌ی الاغ تماشا دارد؟

☆ چرا قاضی وسط میدان ایستاده بود، نه گوشه‌ی میدان؟

جمعیت



قاضی به الاغ اشاره کرد و گفت: «ای مردم! الاغی که می‌بینید کوزه‌ی پر از روغن این مرد را شکسته، روغن همه‌ی دارایی او بوده است. صاحب الاغ هم پولی ندارد که به این مرد بدهد. می‌ماند این الاغ! شما به من بگویید آیا این حیوان می‌تواند پول روغن را بدهد؟»

حیوان

مردم با صدای بلند گفتند: «نه، نه!»

قاضی گفت: «آیا راضی هستید با سکّه‌های داخل کاسه، به صاحب الاغ کمک کنید تا پول روغن را بدهد؟»

راضی

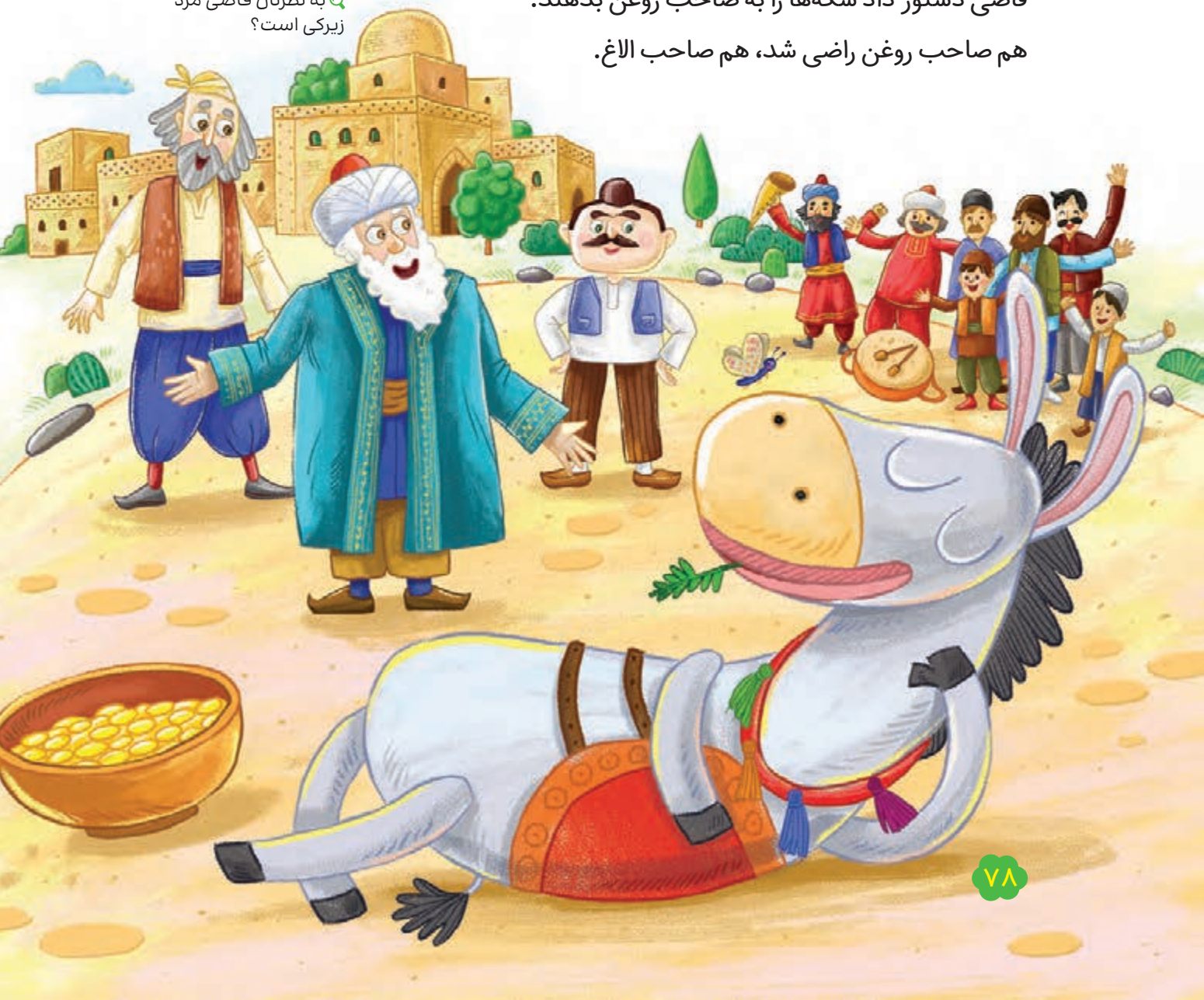
مردم یک‌صدا گفتند: «بله، بله!»

یک‌صدا یعنی چه؟

قاضی دستور داد سکّه‌ها را به صاحب روغن بدهند.

به نظرتان قاضی مرد زیرکی است؟

هم صاحب روغن راضی شد، هم صاحب الاغ.





سکّوی دانستن

«بگو کی؟»، «بگو چی؟»

- کوزه‌ی روغنی برد تا در شهر بفروشد. بگو کی؟
- با الاغش از راه رسید. بگو کی؟
- افتاد و شکست. بگو چی؟
- گفت که تقصیری ندارد. بگو کی؟
- صاحب روغن گفت که همه‌ی دارایی‌اش بود. بگو چی؟
- صاحب روغن می‌خواست با پول روغن بخرد. بگو چی؟
- می‌خواست الاغ را محاکمه کند. بگو کی؟
- مردم باید در کاسه می‌انداختند. بگو چی؟
- سمت چپ قاضی ایستاد. بگو کی؟
- با اشاره‌ی او مردم آرام شدند. بگو کی؟

در هر جمله واژه‌ی نادرست را پیدا کنید و جمله را به صورت درست بگویید.

- روغن‌فروش کوزه‌اش را روی سنگی گذاشت تا استراحت کند.
- صاحب روغن گفت: «می‌خواستم آن را بفروشم و با پولش غذا و دارو بخرم.»
- قاضی مدّتی طولانی به فکر فرو رفت.
- جارچی‌ها راه افتادند و با صدای آهسته مردم را خبر کردند.
- روز بعد مردم یکی‌یکی به میدان شهر آمدند.
- قاضی دستور داد سکّه‌ها را به صاحب الاغ بدهند.

توضیح دهید.

- چرا صاحب روغن کوزه‌اش را کنار سنگ گذاشت؟
- چرا صاحب روغن و هیزم‌فروش پیش قاضی رفتند؟
- خبر محاکمه‌ی الاغ چگونه به مردم رسید؟
- چه شد در پایان، هم صاحب روغن و هم هیزم‌فروش راضی بودند؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- به نظر شما قاضی از اوّل می‌دانست نمی‌تواند الاغ را محاکمه کند؟
- چرا قاضی گفت که جلوی چشم مردم، الاغ را محاکمه می‌کند؟
- فکر می‌کنید اگر مردم داوری قاضی را قبول نمی‌کردند، چه اتّفاقی می‌افتاد؟



مهارت گوش کردن

یکی از راه‌های خوب گوش کردن این است که وقتی به حرف‌های دیگران گوش می‌کنید، برای آن حرف‌ها در ذهنتان تصویر بسازید، یعنی چیزهایی را که با گوش‌هایتان می‌شنوید، هم‌زمان با چشم‌هایتان ببینید.

تلاش کنید هر بار تصویرهایتان را واضح‌تر و با دقّت بیشتر ببینید.

۱. به داستان زیر خوب گوش کنید.

پینوکیو که خیلی گرسنه بود، چشمش به تخم‌مرغی گوشه‌ی اتاق افتاد. زود آن را برداشت.

پینوکیو آب را جوش آورد. تخم‌مرغ را شکست تا آن را توی تابه بریزد.

به جای زرده و سفیده، جوجه‌ی کوچکی بیرون پرید و گفت: «آقای پینوکیو، سپاس‌گزارم که من را نجات دادی. سلام من را به خانواده‌ات برسان.»

۲. دوباره به داستان گوش کنید و سعی کنید برای هر جمله‌ای که می‌شنوید، تصویری در ذهنتان بسازید.

پینوکیو که خیلی گرسنه بود، چشمش به تخم‌مرغی گوشه‌ی اتاق افتاد.

پینوکیو چگونه گرسنگی خودش را نشان می‌داد؟

زود آن را برداشت. پینوکیو چگونه سراغ تخم‌مرغ رفت تا آن را بردارد؟

پینوکیو آب را جوش آورد. پینوکیو چگونه آب را جوش آورد؟

تخم‌مرغ را شکست تا آن را توی تابه بریزد. پینوکیو تخم‌مرغ را چگونه شکست؟

به جای زرده و سفیده، جوجه‌ی کوچکی بیرون پرید و گفت: «آقای پینوکیو، سپاس‌گزارم که من را نجات دادی. سلام من را به خانواده‌ات برسان.» جوجه چگونه بیرون پرید؟



مهارت خواندن

افسانه‌ها و حکایت‌ها جزو سرگرمی‌های خوب و از بهترین کتاب‌های بالای سر هستند. بیشتر افسانه‌ها و حکایت‌ها، قصّه‌هایی هستند که از گذشته پدرها و مادرها برای فرزندان خود تعریف کرده‌اند و امروز به دست ما رسیده‌اند. ما به کمک آن‌ها می‌فهمیم که زندگی مردم در گذشته چگونه بوده است و آن‌ها به چه چیزهایی فکر می‌کردند.

حکایت محاکمه‌ی الاغ را دوباره بخوانید. بین زندگی مردم در این حکایت با زندگی مردم امروز چه تفاوت‌هایی می‌توانید کشف کنید؟ به شغل آدم‌ها، اسباب و لوازم زندگی، راه‌های رساندن خبر و... توجّه کنید و درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.



مهارت سخن گفتن

وقتی حرف می‌زنید، سعی کنید فقط واژه‌ها و جمله‌های مفید را بگویید.
حواستان باشد، صداهای اضافه و غیرمفید مانند: م، آ، اِ و... از دهانتان خارج نشود. همچنین بعضی از واژه‌ها را بدون دلیل نکِشید. این صداهای اضافه برای کسی که حرف‌های شما را می‌شنود، مُزاحم و خسته‌کننده است و ممکن است دیگران به جای گوش کردن به حرف‌های شما، به این صداها توجّه کنند.

فرض کنید که صاحب کوزه‌ی روغن در حکایت «محاکمه‌ی الاغ» عادت دارد هنگام حرف زدن، صداهای اضافه و غیرمفید تولید کند و بعضی از صداها را بکشد. شما نقش او را بازی کنید و صداهای مزاحم را نشان دهید.



سگ‌وی بازی

قرار است
در گوشی حرف بزنیم و بازی کنیم.

چندین جمله با تعداد واژه‌های برابر مانند:

- امروز دانش‌آموزان با دقّت به سخنان آموزگار مهربان گوش دادند.
- دانش‌آموزان کلاسِ دوم کتاب‌های تازه را با علاقه مطالعه کردند.



روش بازی

۱. اعضای هر گروه (۵ تا ۸ نفر) پشت سر هم در یک صف می‌ایستند.
۲. آموزگار یک جمله را فقط یک‌بار و به‌آرامی در گوش نفر اوّلِ هر گروه می‌گوید.
۳. نفر اوّل، جمله را فقط یک‌بار در گوش نفر دوم زِمزِمه می‌کند و نفر دوم در گوش نفر سوم و ...
۴. نفر آخر جمله‌ای را که شنیده است، با صدای بلند اعلام می‌کند.
۵. آموزگار جمله‌ی نهایی را با جمله‌ی اصلی مقایسه و امتیاز گروه را ثبت می‌کند.

قوانین بازی

- تکرار جمله، پرسیدنِ دوباره یا اصلاحِ جمله ممنوع است و هیچ‌کس اجازه‌ی یادداشت کردن ندارد.
- اعضای گروه باید تا پایان بازی سکوت را رعایت کنند.

امتیازدهی

- برای هر واژه‌ای که دقیقاً با جمله‌ی اصلی یکسان باشد، گروه ۱ امتیاز می‌گیرد.
- اگر یکی از قانون‌ها رعایت نشود، ۱ امتیاز از گروه کم می‌شود.



با هم بخوانیم

خورشید پس کو؟

گلبرگ حاضر
گنجشک زیبا

پروانه حاضر
در لانه حاضر

خورشید پس کو؟
در آسمان نیست

رفته از این‌جا
کی دیده او را؟

پشت درخت است
باید بگردیم

یا توی دریا
هر گوشه‌ای را

آن‌جاست، آن‌جا
خوش‌حال شد باغ!

خورشید برگشت
خوش‌حال شد دشت!

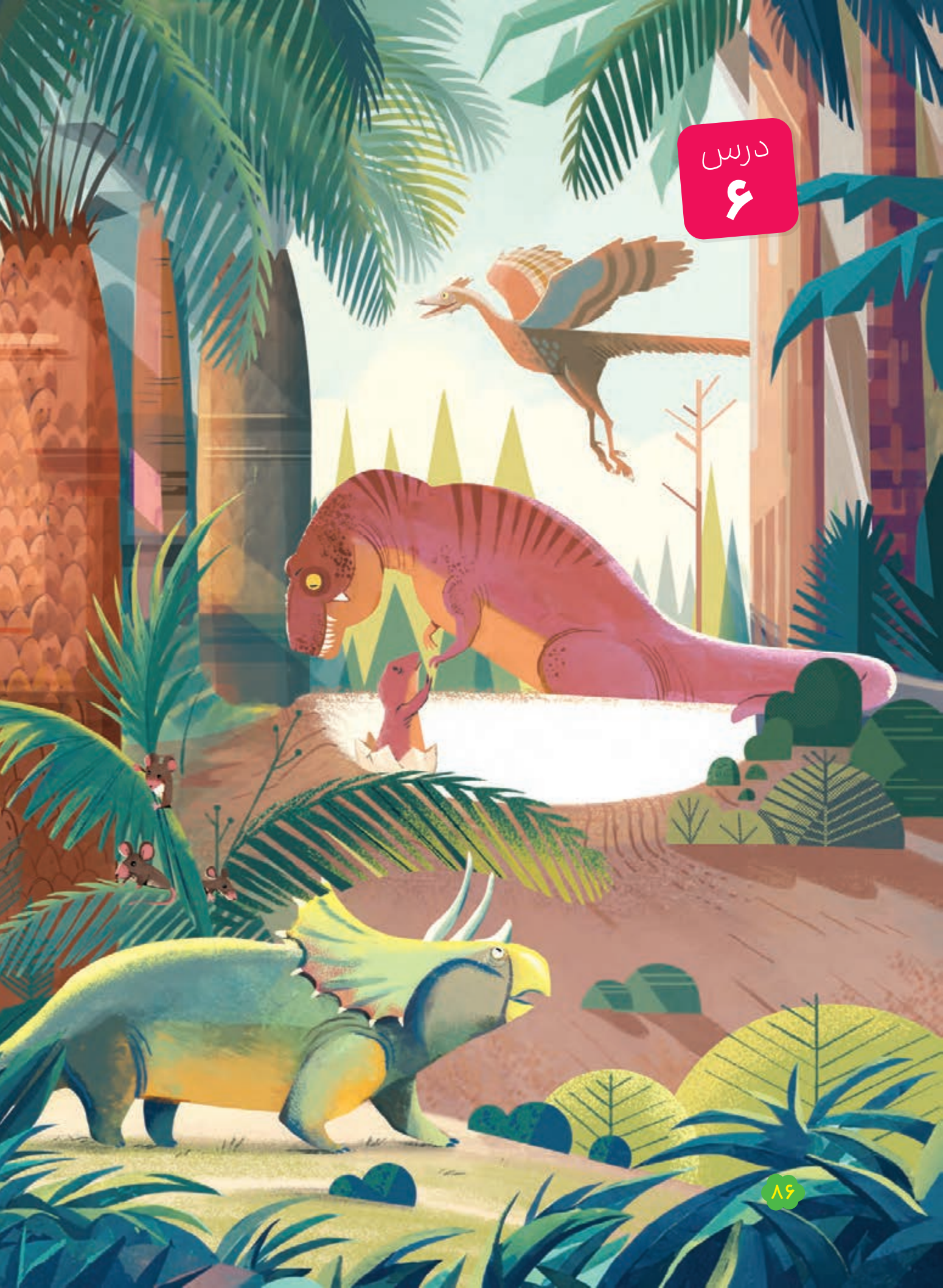
منیره هاشمی



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- بار سوم آموزگار بخش‌های سیاه شعر را می‌خواند و شما در جواب بخش‌های سبز را بخوانید.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- فکر می‌کنید خورشید کجا رفته بود؟
- فکر می‌کنید چه کسی در شعر حاضر و غایب می‌کند؟
- اگر در حیاط خانه‌ی خودتان بخواهید حاضر و غایب کنید، چه کسانی و چه چیزهایی را نام می‌برید؟


درس
۶





سکّوی فکر

☆ چشم‌هایتان را ببندید و به زمانی دور فکر کنید، خیلی خیلی دور. زمانی که هیچ انسانی روی زمین زندگی نمی‌کرد. با چشم‌های بسته تپّه‌ای دور را تصوّر کنید. از نوک تپّه، سر یک جانور بزرگ پیدا می‌شود. همین‌طور که چشم‌هایتان بسته است، خوب نگاهش کنید. از پشت تپّه بالا می‌آید، وای! به بالای تپّه رسید! روی دو پا راه می‌رود. دندان‌های تیز و بلندی دارد. چه دم درازی دارد! دو روز است که هیچ چیز نخورده، او دایناسوری به نام تی-رکس است، همان تی-رکس که همه دوستش دارند.

در زیر نام دو دایناسور نوشته شده است. تلاش کنید نام آن‌ها را به درستی بیان کنید.

☆ کومپسوگناتوس (کومپ- سوگ - ناتوس)

☆ آرژانتینوسوروس (آرژان - تینو - سوروس)

☆ به صفحه‌ی ۹۵ کتاب «فارسی می‌نویسم» نگاه کنید و تصویر این صفحه را کامل کنید.



دایناسورها

در زمان‌های خیلی خیلی دور، پیش از این‌که انسانی روی زمین زندگی کند، جانورانی زندگی می‌کردند که به آن‌ها دایناسور می‌گوییم.

در نظر ما آدم‌ها دایناسورها موجودات خیلی عجیبی بودند، به همین دلیل ما دوست داریم آن‌ها را بیشتر و بهتر بشناسیم.

نظر یعنی چه؟
عجیب

یکی از نکات عجیب درباره‌ی دایناسورها، اندازه‌ی آن‌هاست. فرض کنید دایناسورها هنوز وجود داشتند و شما می‌خواستید چشم در چشم با دایناسوری به نام کومپسوگناتوس گفت‌وگو کنید. شما باید روی زمین دراز می‌کشیدید و به او سلام می‌کردید؛ زیرا کومپسوگناتوس‌ها به اندازه‌ی یک مرغ یا گربه بودند.

نکات یعنی چه؟

چشم در چشم یعنی چه؟

☆ اندازه‌ی کومپسوگناتوس را با دو دستت نشان بده.



امّا اگر تصمیم می‌گرفتید با دایناسوری به نام آرژانتینوسوروس از روبه‌رو حرف بزنید، باید به طبقه‌ی چهارمِ ساختمانی بلند می‌رفتید! برنامه‌ی غذایی دایناسورها هم خیلی عجیب بود. دایناسوری مانند تی‌ـرکس را در نظر بگیرید. اگر تی‌ـرکس‌ها امروز وجود داشتند، هفته‌ای سه گوساله می‌خوردند! سه تا گوساله، غذای حدود چهار تا پنج سال یک آدم است.

از تی‌ـرکس عجیب‌تر بعضی از دایناسورهای گیاه‌خوار بودند. فرض کنید آرژانتینوسوروس، در زمان ما زندگی می‌کرد و می‌خواست در یک وعده‌ی غذا، فقط سیب‌زمینی بخورد، باید به او یک کامیون سیب‌زمینی می‌دادید تا سیر شود. یک کامیون سیب زمینی غذای هفت تا فیل است.

تصمیم

طبقه یعنی چه؟

حدود

گیاه‌خوار

یک وعده‌ی غذا یعنی چه؟



دایناسورها زمانی طولانی روی زمین زندگی کردند، بسیاری از دانشمندان می‌گویند: «روزی سنگ آسمانی خیلی بزرگی از فضا آمد و با زمین برخورد کرد. بر اثر این برخورد، گرد و خاک زیادی به هوا رفت. آسمان به مدّت چندین سال تاریک شد. در این فاصله، جنگل‌ها آتش گرفتند و درخت‌ها و جانوران زیادی از بین رفتند. کم‌کم دایناسورها گرسنه ماندند. خیلی از آن‌ها بیمار شدند و مردند. سرانجام دایناسورها از بین رفتند و فقط نشانه‌هایی از آن‌ها باقی ماند.»

طولانی

فضا

☆ چرا تاریک شد؟

فاصله

☆ چرا گرسنه ماندند؟

☆ چه نشانه‌هایی؟

امروزه دانشمندان، همه‌جا به دنبال نشانه‌هایی از دایناسورها می‌گردند. شاید روزی شما هم در جایی بیرون از شهر، ردّپایی از دایناسوری پیدا کنید.



سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- دایناسورها پیش از انسان‌ها زندگی می‌کردند یا انسان‌ها پیش از دایناسورها؟
- دایناسورها موجودات عجیبی بودند یا انسان‌ها؟
- ما دوست داریم دایناسورها را بشناسیم یا دایناسورها دوست دارند ما را بشناسند؟
- برای دیدن کومپسوگناتوس باید روی زمین دراز می‌کشیدید یا برای دیدن آرژانتینوسوروس؟
- تی-رکس هفته‌ای سه گوساله می‌خورد یا هر سه هفته یک گوساله؟
- سه تا گوساله غذای چهار تا پنج سال یک آدم است یا غذای چهار تا پنج ماه او؟
- بر اثر برخورد سنگ آسمانی، گرد و خاک بر زمین نشست یا به هوا رفت؟
- بر اثر برخورد سنگ آسمانی، دایناسورها گرسنه ماندند یا انسان‌ها؟

در هر جمله، واژه‌ی نادرست را پیدا کنید و جمله را به صورت درست بگویید.

- آدم‌های امروزی، دایناسورها را موجودات خیلی نازنینی می‌دانند.
- کومپسوگناتوس به اندازه‌ی یک غاز یا گربه بود.
- برای دیدن آرژانتینوسوروس باید به طبقه‌ی پنجم یک ساختمان رفت.
- تی-رکس غذای پنج تا شش سالِ یک آدم را می‌خورده است.
- آرژانتینوسوروس باید یک وانت سیب‌زمینی می‌خورد تا سیر شود.
- زمین به مدّت چندین سال تاریک شد.

توضیح دهید.

- چرا دوست داریم دایناسورها را بیشتر و بهتر بشناسیم؟
- چگونه می‌توانستید با کومپسوگناتوس چشم در چشم شوید؟
- چرا برای دیدن آرژانتینوسوروس باید به طبقه‌ی چهارم ساختمانی بلند می‌رفتید؟
- دایناسورها چگونه از بین رفتند؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- می‌دانیم که دایناسورها خیلی پیش از انسان‌ها از بین رفتند، امّا بیایید فکر کنیم هنوز دایناسورها وجود دارند. مثلاً وقتی از خانه به مدرسه می‌روید، مثل گربه‌ها دو سه تا دایناسور سر راهتان باشد و... به نظرتان زندگی آدم‌ها و دایناسورها در کنار هم چگونه پیش می‌رود؟



مهارت گوش کردن

وقتی فکر می‌کنیم که ممکن است حرف‌های کسی را فراموش کنیم، می‌توانیم همان موقع که به حرف‌هایش گوش می‌کنیم، آن‌ها را یادداشت کنیم. به این کار یادداشت‌برداری می‌گوییم.

یادداشت‌برداری هنگام گوش کردن به حرف‌های دیگران، کمک می‌کند دیگران بدانند به حرف‌هایشان توجّه می‌کنیم و خودمان هم حرفی را فراموش نمی‌کنیم.

گوشه‌ی صفحه‌ی دفترتان خطی بکشید و اسم این بخش را «یادداشت‌های من» بگذارید. هر وقت حرفی مهم یا نکته‌ی جالبی شنیدید، در آن‌جا یادداشت کنید و در زیر آن، نام گوینده و تاریخ را بنویسید. همچنین می‌توانید دفتر یادداشت کوچکی تهیه کنید و هر نکته را در یک صفحه بنویسید. نام گوینده و تاریخ فراموشتان نشود.

مهارت خواندن

وقتی درباره‌ی درست و نادرست بودن مطلبی شک داریم، می‌توانیم به کتاب‌های مرجع مراجعه کنیم. این کتاب‌ها اطّلاعات درست و دقیق به ما می‌دهند.
بعضی از کتاب‌های مرجع مثل «فرهنگ زبان فارسی» به ما کمک می‌کنند املا، تلفّظ و معنی واژه‌ها را یاد بگیریم. بعضی دیگر مانند «دانش‌نامه‌ها» درباره‌ی جانوران، دایناسورها، گیاهان، آسمان، فضا و... توضیح می‌دهند.

۱. در زیر نام چند دایناسور آمده است. به دانش‌نامه‌ها یا کتاب‌های علمی مراجعه کنید و درباره‌ی یکی از آن‌ها اطّلاعاتی به دست بیاورید.

ترودون	ایرانوسوریپوس
تی-رکس	آلوسوروس

برای به دست آوردن اطّلاعاتی درباره‌ی دایناسورِ مورد نظرتان به این نکته‌ها توجّه کنید:

- معنای نام این دایناسور
- ویژگی ظاهری دایناسور
  (اندازه، تعداد شاخ، طول گردن، رنگ و...)
- برنامه‌ی غذایی دایناسور
- تصویر دایناسور
- نظر شما درباره‌ی این دایناسور





مهارت سخن گفتن

وقتی درباره‌ی موضوعی حرف می‌زنید، یادتان باشد که از درستی حرف‌های خود اطمینان داشته باشید. اگر چیزی را نمی‌دانید، درباره‌اش چیزی نگویید. به خصوص اگر درباره‌ی مطلبی علمی گفت‌وگو می‌کنید، همیشه قبل از این‌که حرف بزنید، ابتدا کمی فکر کنید و اگر اطمینان دارید حرفتان درست است، آن را بگویید.

پنج دقیقه درباره‌ی یکی از دایناسورها، برای دوستانتان سخنرانی کنید. امّا قبل از آن:

- **دوباره به کتاب‌های مرجع یا کتاب‌های علمی مراجعه کنید.**
- **اطّلاعات جالبی را که به دست آورده‌اید، یادداشت کنید.**
- **سعی کنید اطّلاعاتتان را در ذهن داشته باشید و سپس حرف بزنید.**
- **هر وقت چیزی را فراموش کردید یا شک داشتید، یادداشت‌هایتان را ببینید.**



سنگری بازی

قرار است قطاری از واژه‌ها بسازیم.



★ بیست کارت‌واژه که روی هر کدام از آن‌ها واژه‌های مختلفی مانند **دایناسور، غذا، آرژانتینوسوروس، کامیون و ...** نوشته شده است.

روش بازی

۱. کارت‌ها به پشت چیده شده‌اند. هر کدام از گروه‌ها یک کارت برمی‌دارد.
۲. هر گروه (۳ تا ۵ نفره) باید در مدّت مشخّص (مثلاً ۲ دقیقه) ۱۰ واژه بنویسد، به‌طوری‌که حرف آخر هر واژه، حرف اوّل واژه‌ی بعدی باشد.
۳. پس از پایان زمان، گروه‌ها واژه‌های خود را می‌خوانند و راهبر بازی امتیاز گروه‌ها را ثبت می‌کند.
۴. این کار چندین بار انجام می‌شود و با جمع امتیازها، گروهِ برنده مشخّص می‌شود.

قوانین بازی

★ همه‌ی واژه‌ها باید درست و معنی‌دار باشند.
★ تکرار واژه‌ها ممنوع است.

امتیازدهی

★ هر واژه‌ی درست ۱ امتیاز دارد.
★ اگر ارتباط دو واژه، درست نباشد یا واژه‌ای تکرار شود، آن واژه و واژه‌های بعد از آن امتیاز نمی‌گیرند.



با هم بخوانیم

سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- بار سوم آموزگار شعر را می‌خواند و شما با یک انگشت، روی میز یا کف دستتان بزنید. تلاش کنید با دانش‌آموزان دیگر هماهنگ باشید.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- چشم‌هایتان را ببندید. این شعر را در ذهنتان به صورت یک فیلم یا نقّاشی تصوّر کنید. جایی که تصوّر کردید در شهر بود یا روستا؟ پرنده‌ی شما چه رنگی بود؟
- فکر می‌کنید شاعر این شعر، با دیدن چه پرنده‌ای این شعر را سروده باشد؟
- به نظرتان گربه در تصویر، در حال تماشای چه چیزی است و به چه چیزی فکر می‌کند؟

هدیه‌ی خدا

دوباره آن پرنده نشسته پشت شیشه
همان که خوانده آواز برای من همیشه

پر از سرود تازه نشسته روبه‌رویم
تکانده بال‌ها را که من به او بگویم:

«پرنده‌ی قشنگم چقدر خوش‌صدایی
برای من همیشه تو هدیه‌ی خدایی»

جواد محقّق



درس ۷





سکّوی فکر

به کمک آموزگار دو دقیقه با چشم‌های بسته در حیاط مدرسه راه بروید. سپس در گروه‌های کلاسی درباره‌ی این تجربه گفت‌وگو کنید که:

- هنگام راه رفتن چه احساسی داشتید؟
- چه کسانی نزدیک بود زمین بخورند؟
- راه رفتن با چشم بسته چه تفاوت‌هایی با راه رفتن با چشم باز داشت؟
- اگر می‌خواستید مسیر خانه تا مدرسه را با چشم‌های بسته بروید، به نظرتان چه مشکلاتی برایتان پیش می‌آمد؟

- در صفحه‌ی روبه‌رو در قاب سمت راست، یک خانه بکشید. سپس چشم‌هایتان را ببندید و سعی کنید در قاب سمت چپ، همان خانه را بکشید. کدام خانه را بهتر کشیده‌اید؟

- به نظر شما وقتی می‌گوییم درخت سبز است یا آسمان آبی است، افراد نابینا درباره‌ی آن چه فکری می‌کنند؟

چشم‌های سیاه

من هشت سال دارم. موهایم فرفری است و بینی‌ام کوچک؛ دست‌هایم نرم هستند و چشم‌هایم زیبا.

چشم‌هایم زیبا هستند، امّا نمی‌بینند؛ هیچ چیز را نمی‌بینند. در روز روشن، انگار در تاریکی شب راه می‌روم. من از وقتی به دنیا آمده‌ام، نابینا بوده‌ام.

من دو چشمم را که نمی‌بینند، با سی و سه چشم دیگر عوض کرده‌ام. هیچ کس از این راز خبر ندارد. در دست‌هایم، در پاهایم، در بینی‌ام، در دهانم و مخصوصاً در گوش‌هایم، چشم‌هایی پنهان کرده‌ام.

عوض

راز یعنی چه؟

مخصوصاً

☆ آیا شما می‌توانید چشم‌هایی در گوشتان پنهان کنید؟





من دو چشم بزرگ در گوش‌هایم دارم. به کمک آن‌ها می‌توانم تمام اتّفاق‌های اطرافم را ببینم: بادی که میان شاخه‌ها هوهو می‌کند، پرندگانی که جیک‌جیک می‌کنند و آب‌هایی که شُرشُر می‌کنند. با گوش‌هایم دوستانم را تشخیص می‌دهم. فقط با شنیدن صدایشان می‌فهمم شادند یا غمگین. کوچک‌ترین صدا را با گوش‌هایم می‌بینم. من در دست‌هایم و در نوک هر انگشت دستم، در پاهایم و در نوک هر انگشت پایم چشم‌هایی پنهان دارم.

اتّفاق
اطراف

تشخیص

غمگین
☆ چگونه می‌شود با گوش دید؟





لمس

با دست‌ها و انگشتان دستم، چیزهای اطرافم را لمس می‌کنم. با پاها و انگشتان پایم، جنس زمین را تشخیص می‌دهم: فرش، چوب، سیمان یا چمن.

سیمان

عطر

چشم‌هایی هم در بینی‌ام پنهان کرده‌ام. با آن‌ها بوها و عطرها را می‌بینم، بوی آدم‌ها را هم می‌بینم.

در دهانم چشم‌هایی پنهان دارم. سه چشم روی زبانم برای دیدن مزّه‌ی چیزهای شیرین دارم. یک چشم در کامَم برای دیدن مزه‌های شور و چشمی دیگر زیر زبانم برای دیدن مزّه‌های تلخ دارم.

کام یعنی چه؟

دو چشم در گوش‌هایم، دو تا در دست‌هایم، ده تا در انگشتان دستم، دو تا در پاهایم، ده تا در انگشتان پایم، دو تا در بینی‌ام و پنج تا هم در دهانم؛ روی هم سی و سه چشم دارم! خیلی زیاد است، نه؟ وقتی هر سی و سه چشمم باز هستند، می‌توانم هرچه را که در اطرافم می‌گذرد، ببینم.



در ذهنم درخت‌هایی با تنه‌های زِبر می‌بینم، خانه‌هایی آجری، کودکانی که می‌خندند و بازی می‌کنند. هواپیماهایی را می‌بینم که روی آسمانِ پلاستیکی سُر می‌خورند. پرنده‌هایی پُر از پَر، بالای ابرهای پشمی پرواز می‌کنند. دریاچه‌های بزرگی می‌بینم که ماهی‌هایی به رنگ‌های ویرلوس و مارلوس در آن شنا می‌کنند. دنبال این رنگ‌ها نگردید: ویرلوس و مارلوس رنگ‌هایی هستند که خودم اختراع کرده‌ام و مال خودم هستند.

من برای نقّاشی کردن، نه به کاغذ نیاز دارم و نه به مداد؛ در ذهنم نقّاشی می‌کنم. اگر می‌توانستم تمام تصویرهایی را که در ذهنم می‌کشم، به دیوارهای خانه بزنم، همه‌ی دیوارها پر از نقّاشی می‌شدند.

زِبر یعنی چه؟

☆ رنگ‌های ویرلوس و مارلوس یعنی چه رنگ‌هایی؟

اختراع

کاغذ

ذهن

روزی همراه مادرم به مزرعه رفتم. دختر و پسر کوچکی در مزرعه بودند. من از بین برّه‌هایی که آن‌جا بودند، برّه‌ای انتخاب کردم.

دختر خیلی آرام به برادرش گفت: «این بچّه نابیناست!»

برادرش به آرامی گفت: «به نظر من نابینا نیست. او زیباترین برّه را انتخاب کرده است.»

مزرعه

☆ چرا دختر خیلی آرام گفت؟





سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- من از کِی نابینا بوده‌ام؟
- دو چشمم را با چند چشم عوض کرده‌ام؟
- من با دو چشمی که در گوش‌هایم دارم چه می‌بینم؟
- باد در میان شاخه‌ها چه می‌کند؟
- چگونه چیزهای اطرافم را لمس می‌کنم؟
- تنه‌ی درختان چگونه‌اند؟
- ماهی‌های دریاچه چه رنگی‌اند؟
- چه کسانی در مزرعه بودند؟

در هر جمله، واژه‌ی نادرست را پیدا کنید و جمله را به صورت درست بگویید.

- موهای من صاف هستند.
- من ناشنوا هستم.
- من سه چشم در گوش‌هایم دارم.
- با انگشت‌های دستم جنس زمین را تشخیص می‌دهم.
- در ذهنم درخت‌هایی با تنه‌های نرم می‌بینم.
- پرنده‌ها بالای ابرهای پنبه‌ای پرواز می‌کنند.
- فیرلوس و مارلوس دو رنگ هستند که من اختراع کرده‌ام.
- من روی هم سی و چهار چشم دارم.

توضیح دهید.

- نویسنده چگونه به جای چشم با گوش، زبان، دست و پا می‌بیند؟
- چرا نویسنده می‌گوید اگر می‌توانستم نقّاشی‌های ذهنم را به دیوار بزنم همه‌ی دیوارها پر از نقّاشی می‌شدند؟
- در مزرعه چه اتّفاقی افتاد؟



سکّوی گفت‌وگو

در اطراف ما افرادی زندگی می‌کنند که در اثر حادثه‌ای، یکی از اعضای بدن خود را از دست داده‌اند. وقتی با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید، شاید پرسش‌هایی مانند پرسش‌های زیر برایتان پیش بیاید. در مورد این پرسش‌ها با هم گفت‌وگو کنید.

- چه شد که این اتّفاق برایش افتاد؟
- چطور کارهایش را انجام می‌دهد؟
- توانایی او در انجام چه کاری بیشتر است؟
- چه چیزی او را خوش‌حال می‌کند؟
- چه کمکی می‌توانم به او بکنم؟
- اگر این پرسش‌ها را از او بپرسیم ناراحت می‌شود؟



مهارت گوش کردن

وقتی به حرف‌های کسی گوش می‌کنید، سعی کنید مهم‌ترین واژه‌هایی را که شنیده‌اید به خاطر بسپارید. واژه‌های مهم، موضوع اصلی حرف گوینده را بیان می‌کنند. به کمک واژه‌های مهم چیزهایی را که شنیده‌اید فراموش نمی‌کنید و مدّت‌ها در ذهنتان باقی می‌مانند.

۱. حکایت زیر را بخوانید.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «روزی در اتاق خود مشغول کتاب خواندن بودم. در زدند؛ رفتم و در را باز کردم. پسر همسایه بود که آتش می‌خواست. آتش‌دان را به او نشان دادم و گفتم: «این آتش، امّا چگونه می‌بری؟ تو که ظرفی نداری؟ کمی صبر کن تا ظرفی بیاورم.»

کودک گفت: «نیازی به ظرف نیست.» نزدیک آتش‌دان رفت. ابتدا کمی خاکسترِ سرد برداشت و سپس مقداری آتش روی خاکستر گذاشت و با لبخند خداحافظی کرد و رفت. من به هوش آن کودک آفرین گفتم.

۲. به نظرتان در این حکایت کدام واژه‌ها مهم هستند؟

مهارت خواندن

خواندن کتاب برنامه‌ای هر روزه برای همه است. ما با خواندن کتاب، سرگرم می‌شویم یا چیزهای جدید یاد می‌گیریم. نابینایان هم که از چشم‌هایشان برای خواندن استفاده نمی‌کنند، می‌توانند با نوک انگشت‌هایشان واژه‌ها را حس کنند و کتاب بخوانند. آن‌ها با استفاده از خطّ بِریل با همان سرعتِ بقیه‌ی مردم، کتاب می‌خوانند.

مراقب باشیم از خواندن جا نمانیم و هر روز، وقت بیشتری برای کتاب خواندن بگذاریم.

موضوع‌های زیادی هستند که شاید هنوز درباره‌شان کتاب نخوانده‌اید.
به موضوع‌های زیر توجّه کنید و ببینید تا به حال کدام‌ها را خوانده‌اید و کدام‌ها را نخوانده‌اید.

خواندنی‌های مربوط به:

- زندگی بزرگان و دانشمندان
- مکان‌های دیدنی
- اتّفاق‌های تاریخی
- زندگی جانوران
- آسمان و فضا
- دریاها و اقیانوس‌ها
- بدن انسان
- درخت‌ها و گیاهان



مهارت سخن گفتن

وقتی با دیگران حرف می‌زنیم، ممکن است از آن‌ها پرسش‌هایی کنیم تا چیزهای جدیدی را که نمی‌دانستیم، یاد بگیریم. پرسش‌های خوب کمک می‌کنند تا بهتر فکر کنیم و جهان پیرامون خود را بهتر بشناسیم.

از روش‌های طرح پرسش‌های خوب، استفاده از واژه‌های پرسش‌ساز است:

چه کسی؟ یا چه چیزی؟ | چه وقتی؟ | چه جایی؟ | چگونه؟ | چرا؟

برای هر یک از واژه‌های پرسش‌ساز زیر یک پرسش طرح کنید.



بازی سکوی

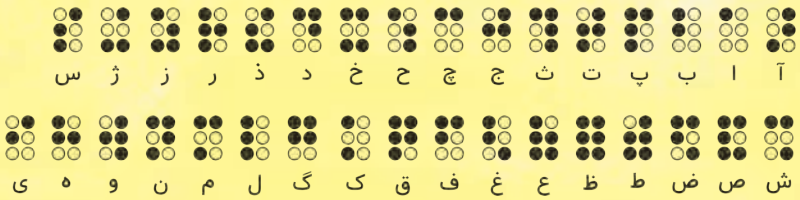
قرار است
جمله‌ای کوتاه به خطّ بریل را
با چشم بسته بخوانیم.



- چسب مایع
- دانه‌های ریز مثل دکمه، مهره، پولک و ...
- ۱۲ کارت مقوّایی مانند ⠿ که هر کدام از دایره‌ها به اندازه‌ی چسباندن دانه‌ها باشد.

روش بازی

- گروه‌های مختلف، هر حرف از جمله‌ی «من هشت سال دارم» را با چسباندن دانه‌ها در کارت‌های مقوّایی (مطابق الگوی خطّ بریل فارسی زیر) درست می‌کنند.



- گروه‌ها باید در زمان مشخّص، جمله را کامل کنند.
- سپس گروه‌ها باید در زمان مشخّص دیگری، با این ۱۲ کارت‌نشانه‌ی بریل، واژه‌های جدیدی بسازند.

امتیازدهی

- درست بودن جمله **۲** امتیاز دارد.
- هر واژه‌ی جدیدی که با ۱۲ کارت‌نشانه‌ی بریل ساخته شود، **۱** امتیاز دارد.





عید شما مبارک

هوای نوبهاری — نم‌نم باران
چهچهه‌ی قناری — بر لب ایوان

سبزه‌ی ریشه‌ریشه — داخل بشقاب
تُنگ بلور و ماهی — آینه و آب

بهار پشت شیشه — جشن جوانه
خنده و دیده‌بوسی — خانه به خانه

عید همه مبارک — عید شما هم
همیشه شاد باشیم — همیشه با هم

اسدالله شعبانی

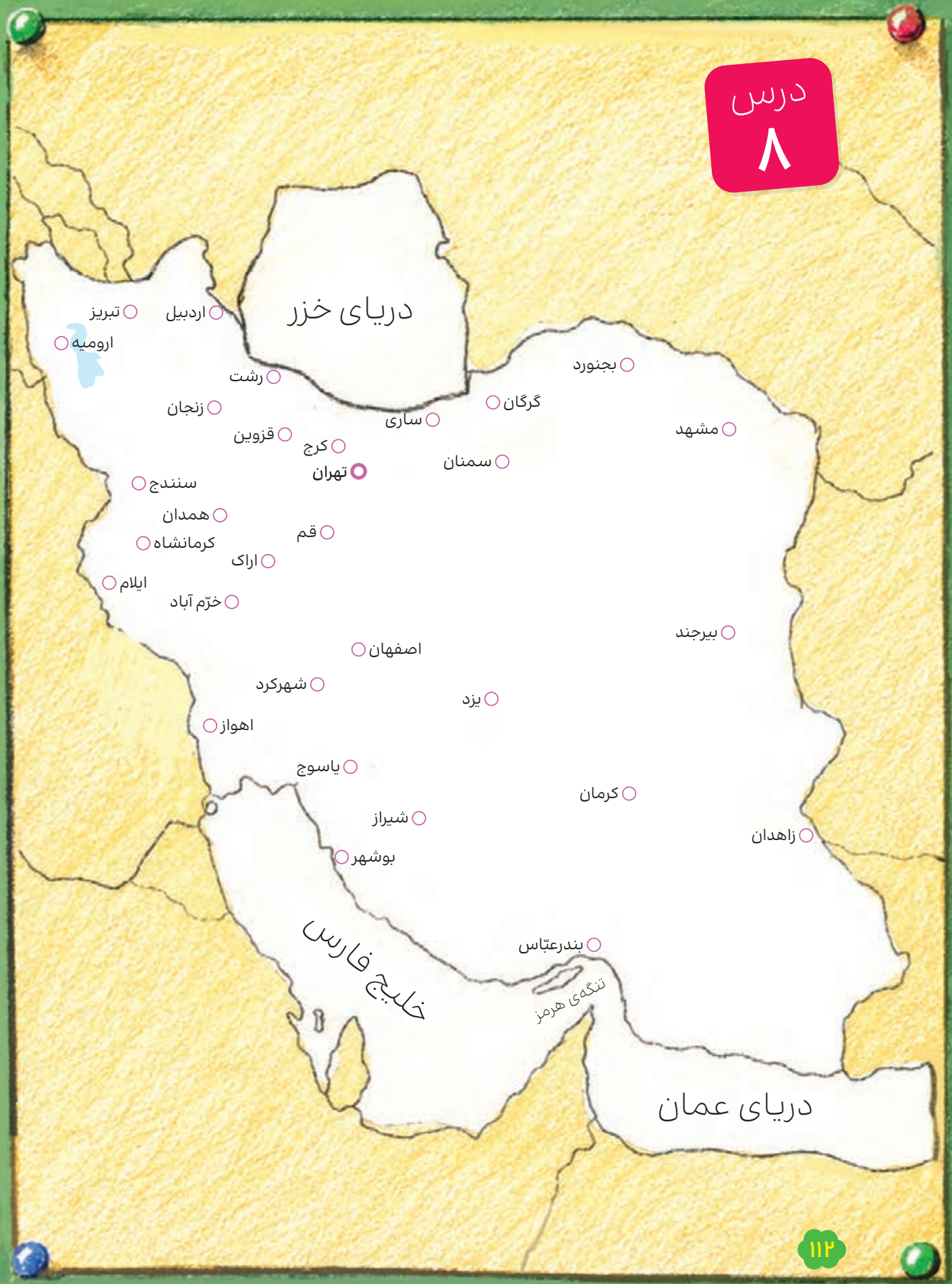


سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- کلاس دو گروه شود. نصف کلاس بخش‌های سیاه شعر را و نصف دیگر کلاس بخش‌های سبز را هم‌خوانی کنند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- چشم‌هایتان را ببندید. این شعر را در ذهنتان به صورت یک فیلم تصوّر کنید. فیلمی را که در ذهنتان ساختید برای پدر و مادرتان تعریف کنید.

درس
۸


دریای خزر
تبریز
اردبیل
ارومیه
رشت
زنجان
قزوین
کرج
تهران
سنندج
همدان
کرمانشاه
قم
اراک
ایلام
خرّم آباد
ساری
گرگان
بجنورد
مشهد
سمنان
بیرجند
اصفهان
شهرکرد
یزد
اهواز
یاسوج
کرمان
شیراز
زاهدان
بوشهر
بندرعبّاس
تنگه‌ی هرمز
خلیج فارس
دریای عمان

سنجوی فکر

- در صفحه‌ی قبل تصویر چه چیزی را می‌بینید؟
- خانه‌ی شما کجای این تصویر قرار دارد؟ خانه‌تان را آن‌جا بکشید.
- خانه‌ی شما به دریای خزر نزدیک‌تر است یا به خلیج فارس یا به دریای عمان؟
- تا امروز به کدام یک از شهرهای این تصویر سفر کرده‌اید؟
- دوست دارید به چه شهر دیگری سفر کنید؟ مسیرتان به آن‌جا را روی نقشه بکشید. در مسیرتان از چه شهرهای دیگری می‌گذرید؟

فرزندانِ ایران

اسمِ کشورِ ما ایران است. ما ایرانی هستیم. ما فرزندانِ ایرانیم. ما در شهرها و روستاهای ایران زندگی می‌کنیم.

من کَژال هستم. کژال اسمی کُردی به معنای آهو است. من کُرد هستم و به زبان کردی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. ما کردها نان‌های گوناگونی می‌پزیم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و از نان‌هایِ خوش‌مزه‌ی کردی بخورید.

معنا

خوش‌مزه

من آیهان هستم. آیهان اسمی تُرکی به معنای مانندِ ماه است. من تُرک هستم و به زبان ترکی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. ما ترک‌ها، غذاهای لذیذی می‌پزیم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و از غذاهای لذیذ ترکی بخورید.

لذیذ





من بامیگ هستم. بامیگ اسمی بَلوچی به معنای هنگامِ صبح است. من بلوچ هستم و به زبان بلوچی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. به لباسِ من نگاه کنید، لباسِ بسیار مناسبی است، زیرا نمی‌گذارد نورِ شدیدِ خورشید بدن من را بسوزاند. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و لباس‌های زیبای بلوچی را بپوشید و با این لباس‌ها عکس بیندازید.

صبح

نمی‌گذارد

خورشید

عکس

من ناریکا هستم. ناریکا اسمی گیلَکی به معنای دخترِ مهربان است. من گیلَک هستم و به زبان گیلکی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. شالیزارهای ما از زیباترین شالیزارهای ایران است. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و از شالیزارهایمان دیدن کنید.

شالیزار یعنی چه؟

من آی‌جیک هستم. آی‌جیک اسمی تُرکَمَنی به معنای گُلی مثل ماه است. من تُرکمن هستم و به زبان ترکمنی حرف می‌زنم که شبیه زبان ترکی است. من فرزند ایرانم. ما تُرکمن‌ها اسب‌سوارهای ماهری هستیم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید، اسب‌ها و اسب‌سواری ما را ببینید، روی فرش‌های زیبایمان بنشینید و استراحت کنید.

شبیه یعنی چه؟

ماهر

من ویردار هستم. ویردار اسمی لُری به معنای نگهبان است. من لُر هستم و به زبان لری حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. ما لرها دام‌پَروَرهای ماهری هستیم و از زندگی در طبیعت لذّت می‌بریم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و از تماشای طبیعتِ زیبای اطرافِ شهرهایمان لذّت ببرید.

دام‌پروری یعنی چه؟

طبیعت



من زهرا هستم. زهرا اسمی عَرَبی به معنای نورانی و درخشان است.
من عَرَب هستم و به زبان عربی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. ما عرب‌ها در استفاده از شاخه و برگِ نخلِ خرما بسیار هنرمند و تواناییم. ما با چوبِ نخل، قایق‌های ساده و زیبایی به نام مَشحوف می‌سازیم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و با مشحوف، در جوی‌های اطرافِ رودِ کارون گردش کنید.

عَرَب

مَشحوف

من پارسا هستم. پارسا اسمی فارسی به معنای دُرُست‌کار است.
من فارس هستم و به زبان فارسی حرف می‌زنم. من فرزند ایرانم. ما فارس‌ها شیرینی‌های خوش‌مزه‌ای مانند حَلوا، نُقل و گَز درست می‌کنیم. امیدوارم روزی به یکی از شهرهای ما بیایید و با خوردن شیرینی‌های خوش‌مزه دهانتان را شیرین کنید.

حلوا





ما بچّه‌های کرد، ترک، بلوچ، گیلک، ترکمن، لر، عرب، فارس و...

فرزندان ایرانیم و زبانِ مُشترکِ همه‌ی ما فارسی است.

مشترک یعنی چه؟

ما دوست همدیگریم و ایرانمان را با هم می‌سازیم و حفظ می‌کنیم.

حفظ





سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ بدهید.

- کژال کرد است یا ترک؟
- بامیگ ترک است یا بلوچ؟
- زهرا ترکمن است یا عرب؟
- آی‌جیک ترکمن است یا لر؟
- آیهان عرب است یا ترک؟
- پارسا ترک است یا فارس؟
- ویردار لر است یا بلوچ؟
- ناریکا عرب است یا گیلک؟

هر یک از عبارت‌های زیر را چه کسی گفته است؟

- نان‌های خوش‌مزه ◯ بامیگ
- غذاهای لذیذ ◯ ویردار
- لباس‌های زیبا ◯ پارسا
- زیباترین شالیزارها ◯ آیهان
- اسب‌سوارهای ماهر ◯ ناریکا
- طبیعت زیبا ◯ زهرا
- گردش در جوی‌های اطراف رود کارون ◯ کژال
- شیرینی‌های خوش‌مزه ◯ آی‌جیک

توضیح دهید.

- برای دیدن شالیزارهای زیبا پیش چه کسانی می‌روید؟
- اگر بخواهید سوار مشحوف بشوید، پیش چه کسانی می‌روید؟
- اگر بخواهید اسب‌سواری کنید، پیش چه کسانی می‌روید؟
- اگر بخواهید خوش‌مزه‌ترین نان‌ها را بخورید، پیش چه کسانی می‌روید؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- یکی از بچّه‌ها را که نامش در درس آمده، انتخاب کنید. فکر کنید در شهرش مهمان او هستید. برای آشنایی بیشتر با شهر و محلّ زندگی او، چه چیزهایی می‌پرسید؟
- شما هم مانند بچّه‌های درس، خودتان را معرفی کنید، سپس دوستانتان را به شهر خود دعوت کنید. به آن‌ها بگویید در این سفر چه چیزهایی خواهند دید و چه خوراکی‌های خوش‌مزه‌ای را می‌توانند امتحان کنند.



مهارت گوش کردن

گوش کردن یکی از بهترین راه‌ها برای به دست آوردن اطّلاعات است. وقتی با دقّت به حرف‌های دیگران گوش می‌کنیم، چیزهای تازه و جالب یاد می‌گیریم. خوب گوش کردن کمک می‌کند حرف‌های دیگران را بهتر بفهمیم و از دانش آن‌ها بیشتر استفاده کنیم.

وقتی کسی حرف می‌زند، با دقّت به حرف‌هایش گوش کنید تا ببینید چه اطّلاعات تازه‌ای به‌دست می‌آورید.

۱. به متنی که آموزگار می‌خواند، خوب گوش کنید.

شهرهای ایران مانند پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های مهربان هستند.
خیابان‌ها، خانه‌ها و باغ‌های قدیمی شهرهای ایران مثل صورت مهربان پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان زیبا هستند.

حرم امام رضا علیه‌السلام در مشهد دوست‌داشتنی و آرامش‌بخش است. میدان‌ها و مسجدهای اصفهان شبیه نقّاشی‌های خوش آب و رنگ‌اند. باغ‌های شیراز مانند تابلوهای قدیمی‌اند. چشمه‌ها و آبشارهای لرستان پر از صفا و پاکی هستند. همه‌ی شهرهای ایران مهربان هستند؛ به مهربانی مردم ایران.

۲. چه اطّلاعات تازه‌ای به دست آوردید؟ سه مورد را بگویید.



مهارت خواندن

شما با خواندن کتاب‌ها و مجلّه‌های گوناگون می‌توانید واژه‌های جدید یاد بگیرید، با زندگی مردم آشنا شوید، جهان و رازهای آن را بیشتر کشف کنید، دانشمندان، شاعران و نویسندگان را بشناسید و چیزهای جدیدی بیاموزید. خواندن هر کتاب ماجراجویی تازه‌ای برای یادگیری است.

شاهنامه کتاب با ارزشی است که در آن داستان‌های زیادی درباره‌ی ایران و پهلوان‌ها و شخصیت‌های بزرگ ایرانی آمده است. فردوسی یکی از شاعران بزرگ ایرانی است که سال‌ها زحمت کشید و این کتاب را به شعر نوشت.

همچنین کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که در آن‌ها داستان‌های شاهنامه به زبان ساده برای بچّه‌ها آمده است.

شما کدام یک از داستان‌های شاهنامه را خوانده‌اید؟
آن را در کلاس برای دوستانتان تعریف کنید.





مهارت سخن گفتن

گاهی ما با هم حرف می‌زنیم تا دل‌هایمان به همدیگر نزدیک شود. گفت‌وگو پل دوستی میان آدم‌هاست. با گفت‌وگو می‌توانیم احساس خود را به دیگران بگوییم و به آن‌ها نشان بدهیم که از شاد شدن آن‌ها خوش‌حال و از ناراحتی آن‌ها غمگین می‌شویم.

وقتی با دیگران حرف می‌زنیم، احساس تنهایی نمی‌کنیم و می‌توانیم بهتر کنار هم زندگی کنیم.

- یکی از خواب هایی را که دیده‌اید برای دوستانتان تعریف کنید.
- آیا تاکنون برای شما پیش آمده است که ناراحت باشید و کسی با حرف‌هایش توانسته باشد خوش‌حالتان کند؟ آن را برای دوستانتان تعریف کنید.



سنگری بازی

قرار است
با واژه‌های مختلف بازی
کنیم و لذّت ببریم.

جدول نام‌ها:

شهرها

مشهد	تهران	سنندج	یزد
تبریز	میناب	رشت	اهواز

غذاها

اِشکِنه	دُلمه	دمی گوجه	کوکوسبزی
شیربرنج	کوفته	آب گوشت	قلیه ماهی

مکان‌های دیدنی

برج میلاد	تخت‌جمشید	سی‌وسه‌پل	درّه‌ی ستارگان
بیستون	گنبد سلطانیه	شهر سوخته	ارگ بم



روش بازی

۱. آموزگار یکی از جدول ها را انتخاب می‌کند و به دانش‌آموزان (دو تا چهار نفر) نشان می‌دهد.
۲. دانش‌آموز اوّل، یک واژه‌ی جدول را می‌خواند.
۳. دانش‌آموز دوم، واژه‌ی اوّل را می‌گوید و یک واژه‌ی دیگر از جدول به آن اضافه می‌کند.
۴. بازی به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند تا یکی از دانش‌آموزان اشتباه کند. دانش‌آموزی که اشتباه کرده است، از بازی خارج می‌شود و بازی با دیگر دانش‌آموزان ادامه پیدا می‌کند.

امتیازدهی

★ دانش‌آموزانی که ۷ واژه را بدون خطا بیان کنند، **۵** امتیاز می‌گیرند.
★ دانش‌آموزانی که در هر جدول بازی را به پایان می رسانند، **۳** امتیاز ویژه می گیرند.

با هم بخوانیم

ایرانِ زیبا

خوب و عزیزی ایران زیبا
پاینده باشی ای خانه‌ی ما

من دوست هستم با شهرهایت
با کوه و دشتت با نهرهایت

من دوست دارم آباد باشی
جان می‌دهم تا آزاد باشی

با کوشش من با مهر یزدان
آباد و زیباست فردای ایران

مصطفی رحمان‌دوست





سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک‌بار شعر را می‌خواند و یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- پنج دانش‌آموز شعر را با هم و هم‌زمان بخوانند، بقیه‌ی دانش‌آموزان با یک انگشت آرام روی میز یا کف دستشان بزنند.
- کلاس دو گروه شود، نصف کلاس بخش‌های سیاه شعر را و نصف دیگر کلاس بخش‌های سبز را هم‌خوانی کنند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- به نظر شما ما دانش‌آموزان برای آبادی ایران چه کارهایی باید انجام دهیم؟



درس
۹



سکّوی فکر

- آیا تا به حال پیش آمده که با پدربزرگ یا مادربزرگتان تنها باشید و با آن‌ها گفت‌وگو کنید؟
- پدربزرگ یا مادربزرگ درباره‌ی چه چیزهایی با شما حرف می‌زنند؟
- آیا از آن‌ها درباره‌ی کودکی پدر یا مادرتان پرسیده‌اید؟
- از پدربزرگ یا مادربزرگتان بخواهید خاطره‌ای از کودکی پدر یا مادرتان را در قاب روبه‌رو بنویسد. (می‌توانید از آن‌ها بخواهید خاطره را بگویند و شما بنویسید.)

قصّه‌ی پدر

پدربزرگ قصّه‌های قشنگ بلد بود. آن‌ها را برای محمّد تعریف می‌کرد. قصّه‌ای بود که محمّد آن را بیشتر دوست داشت: قصّه‌ی پدر. محمّد روی زانوی پدربزرگ می‌نشست و پدربزرگ قصّه را تعریف می‌کرد. قصّه‌ی پدر همیشه این‌طور تمام می‌شد: «تا این که روزی عبدالله به سفر رفت، به سفری طولانی. آن‌وقت پسرش به دنیا آمد.»

محمّد با خوش‌حالی می‌گفت: «پسرش من بودم، مگر نه؟»

ـ آره عزیزم، تو بودی. تو که همه‌ی امید و آرزوی منی!

محمّد می‌پرسید: «پدربزرگ، پدرم چه شکلی بود؟»

ـ وقتی کوچک بود، شکل تو بود. وقتی بزرگ‌تر شد، از تو زیباتر شد.

قصّه
محمّد

این‌طور

عبدالله
طولانی

☆ تو همه‌ی امید و آرزوی منی یعنی چه؟



محمّد می‌گفت: «پس من هم بزرگ شوم، به همان زیبایی او خواهم شد.»

پدربزرگ می‌خندید و می‌گفت: «چه بچّه‌ی باهوشی هستی، محمّد!»

محمّد می‌پرسید: «پدربزرگ، چرا پدرم هیچ‌وقت از سفر برنگشت؟»

چشم‌های پدربزرگ پر از اشک می‌شد. می‌خواست محمّد اشک‌هایش را نبیند. برای همین سرش را بلند می‌کرد و به آسمان چشم می‌دوخت. آن‌وقت پرنده‌ها را می‌دید. آن‌ها را به محمّد نشان می‌داد و می‌گفت: «نگاه کن محمّد. ببین پرنده‌ها چقدر بالا می‌روند! آن‌ها به دنبال نور هستند و به خورشید سفر می‌کنند. پرنده‌هایی که به خورشید می‌رسند، هیچ‌وقت برنمی‌گردند.»

چشم دوختن یعنی چه؟

محمّد می‌گفت: «فهمیدم پدربزرگ، پدر من هم به خورشید سفر کرده است.»

- ولی او به جایی زیباتر و پرنورتر از خورشید رفته است.

آن‌وقت محمّد دست‌هایش را دور گردن پدربزرگ حلقه می‌کرد و می‌گفت: «پدربزرگ، اگر پدر نمی‌تواند پیش ما برگردد، ما می‌توانیم پیش او برویم. روزی با هم به خورشید سفر می‌کنیم.»

حلقه یعنی چه؟

آیا می‌دانی؟

- محمّد در این قصّه، حضرت محمّد ﷺ پیامبر ما مسلمانان و آخرین فرستاده‌ی خداست.
- نام پدربزرگ حضرت محمّد ﷺ عبدالمُطّلب است.
- از بزرگ‌ترهایت بخواه برایت داستان دیگری از زندگی حضرت محمّد ﷺ تعریف کنند.



سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- پدربزرگ چه قصّه‌هایی بلد بود؟
- پدربزرگ قصّه‌هایش را برای چه کسی تعریف می‌کرد؟
- محمّد کدام قصّه را بیشتر دوست داشت؟
- وقتی عبدالله به سفر رفت، چه کسی به دنیا آمد؟
- محمّد، امید و آرزوی چه کسی بود؟
- چشم‌های چه کسی از اشک پر می‌شد؟
- پدربزرگ می‌خواست محمّد، چه چیزی را نبیند؟
- پدربزرگ به کجا چشم می‌دوخت؟
- پرنده‌ها به دنبال چه بودند؟
- محمّد فکر کرد که پدرش به کجا سفر کرده است؟

بگویید کدام درست است.

- پدربزرگ قصّه‌هایش را برای محمّد می‌گفت یا تعریف می‌کرد؟
- قصّه‌ی پدربزرگ با گفتن «روزی عبدالله به سفر رفت» تمام می‌شد یا شروع می‌شد؟
- محمّد همه‌ی امید و آرزوی پدربزرگ بود یا عبدالله؟
- عبدالله از سفر برگشت یا برنگشت؟
- پرنده‌ها به آسمان سفر می‌کنند یا به خورشید؟
- عبدالله به جایی زیباتر و پرنورتر از خورشید رفت یا محمّد؟

توضیح دهید.

- محمّد و پدرش چه شباهت‌هایی به هم داشتند؟
- چرا پدربزرگ گفت که محمّد باهوش است؟
- چرا پدربزرگ به آسمان چشم می‌دوخت؟
- چه شد که محمّد فکر کرد پدرش به خورشید سفر کرده است؟



سکّوی گفت‌وگو

- در بخشی از داستان خواندید که چشم‌های پدربزرگ پر از اشک شد. با هم گفت‌وگو کنید: «چرا پدربزرگ اشک می‌ریخت و چرا می‌خواست محمّد اشک‌هایش را نبیند؟»
- قصّه‌ی «مهمان مردم» را در کتاب فارسی اوّل به خاطر بیاورید. آن قصّه چه شباهتی به «قصّه‌ی پدر» دارد؟ آن قصّه چه تفاوتی با «قصّه‌ی پدر» دارد؟

مهارت گوش کردن

همه‌ی ما فکرهایمان را با واژه‌ها و جمله‌ها بیان می‌کنیم. اگر بخواهیم بدانیم دیگران به چه چیزهایی فکر می‌کنند و چه می‌خواهند بگویند، باید واژه‌ها و جمله‌هایشان را یکی پس از دیگری بشنویم.

ممکن است وقتی چند واژه یا چند جمله از حرف دیگران را شنیدید، فکر کنید همه‌ی حرف آن‌ها را فهمیده‌اید. بهتر است همیشه صبر کنید و حرف آدم‌ها را تا آخر بشنوید. شاید آن‌ها بخواهند در پایانِ حرف‌هایشان نتیجه‌ی دیگری بگیرند.

داستان زیر از شاعر بزرگ ایران «مولوی» است. آن را بخوانید.

مردی که گوش‌هایش خوب نمی‌شنید، به دیدن همسایه‌ی بیمارش رفت. از بیمار پرسید: «حالت چطور است؟»

بیمار گفت: «دارم می‌میرم.»

مرد که پاسخ او را خوب نشنیده بود، فکر کرد که او می‌گوید خوبم. پس گفت: «خدا را شکر!»

از بیمار پرسید: «غذا چه خوردی؟»

بیمار که از پاسخ او ناراحت شده بود، گفت: «زهر مار!»

مرد با خود گفت: «آهان! گفته آش!»

بنابراین لبخندزنان به بیمار گفت: «نوش جانت!»

سرانجام از بیمار پرسید: «کدام پزشک برای درمان پیشت می‌آید؟»

بیمار خشمگین شد و گفت: «عزرائیل.»

مرد که گوش‌هایش خوب نمی‌شنید، پاسخ داد: «قدمش مبارک است. شاد باش که پزشک خوبی داری.»

درباره‌ی داستان بالا گفت‌وگو کنید.

- آیا بیمار حق داشت از دست همسایه‌اش خشمگین شود؟ چرا؟
- فکر می‌کنید چه اشکالی در حرف‌های مردی که گوش‌هایش خوب نمی‌شنید وجود دارد؟
- به نظر می‌آید خیلی از مردمی که ناشنوا نیستند، مانند کم‌شنوای این قصّه، بدون توجّه به حرف‌های دیگران پاسخ آن‌ها را می‌دهند. آیا تا به حال پیش آمده که شما هم به حرف دیگران خوب توجّه نکرده باشید؟



مهارت خواندن

یکی از شیوه‌های خوب در کتاب‌خوانی، خواندن گروهی است؛ یعنی دو یا چند نفر با هم قرار می‌گذارند که یک کتاب را بخوانند. در خواندن گروهی، همه یک کتاب تهیه می‌کنند و چند صفحه از آن را می‌خوانند. سپس درباره‌ی همان صفحه‌هایی که خوانده‌اند با هم گفت‌وگو می‌کنند. هر کس با توجّه به سلیقه یا دانش خود به نکته‌هایی اشاره می‌کند. خواندن گروهی کمک می‌کند که آدم‌ها با نگاه‌ها و سلیقه‌های گوناگون آشنا شوند.

با چند نفر از دوستانتان یک گروه کتاب‌خوانی تشکیل بدهید. یک کتاب انتخاب و همه آن را تهیه کنید. آن کتاب را با هم بخوانید. سپس درباره‌ی قسمت‌هایی که خوانده‌اید، گفت‌وگو کنید و نظرهای همدیگر را یادداشت کنید.



وقتی دو یا چند نفر گفت‌وگو می‌کنند، همه‌ی آن‌ها نمی‌توانند در یک زمان با هم حرف بزنند. در گفت‌وگوی خوب فقط یک نفر حرف می‌زند و بقیه گوش می‌کنند، حرف‌های او که تمام می‌شود، نوبتِ نفرِ دیگر می‌رسد که حرف‌هایش را بگوید.

کدام یک از موارد زیر نشان می‌دهد که نوبت شما شده و می‌توانید حرف بزنید؟

- گوینده از شما می‌پرسد: «نظرت چیست؟»
- گوینده لحظه‌ای سکوت می‌کند و نفس می‌کشد.
- گوینده سکوت می‌کند و با نگاه‌هایش منتظر شما می‌ماند.
- گوینده به شما نگاه می‌کند و به حرف‌هایش ادامه می‌دهد.

ده دقیقه با دو نفر از دوستانتان درباره‌ی چگونگی کمک کردن به پدر و مادر در کارهای خانه گفت‌وگو کنید. حواستان باشد در گفت‌وگو نوبت را رعایت کنید.



بازی سیگری

قرار است
خوب گوش کنیم و موضوع‌ها
را تشخیص بدهیم.

ابزار بازی

★ کارت‌هایی که روی آن‌ها چند موضوع متفاوت نوشته شده است: میوه‌ها، حیوانات، لوازم مدرسه و ... (به تعداد گروه‌ها)

★ فهرست واژه‌ها (۱۰ واژه برای هر موضوع)

انار، گوسفند، کیف، مداد،
پرتقال، پروانه، دفتر، سیب

روش بازی

۱. آموزگار به هر گروه یک کارت موضوع می‌دهد.
۲. آموزگار فهرست واژه‌ها را به ترتیب دل‌خواه و با سرعت مناسب می‌خواند.
۳. هرگاه واژه‌ای مربوط به موضوع یک گروه خوانده شد، نماینده‌ی آن گروه کارت موضوعِ گروهِ خود را بالا می‌برد.
۴. بازی تا پایان خواندن همه‌ی واژه‌ها ادامه پیدا می‌کند.

امتیازدهی

★ تشخیص موضوع و بالا بردن به‌موقع کارت‌موضوع برای هر واژه، ۱ امتیاز دارد.

★ بالا بردن کارت‌موضوع برای واژه‌ی نادرست، ۱ امتیاز منفی دارد.

قوانین بازی

هر گروه باید هنگام شنیدن واژه‌های مربوط به موضوع خود کارت‌موضوع گروه خود را بالا ببرد.

با هم بخوانیم



پیغمبر ما

رنگ بهار است — روی محمّد ﷺ
گل‌های دنیا — بوی محمّد ﷺ

چشمان پاکش — خورشید و مهتاب
دریای قلبش — روشن‌تر از آب

چون آسمان، صاف — چون باغ، زیباست
یک کهکشان گُل — پیغمبر ماست

احمد خدادوست



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- هفت دانش‌آموز شعر را با هم بخوانند. بقیه‌ی دانش‌آموزان هنگام خواندن آن‌ها، دو تا از مدادهایشان را به صورت هماهنگ به‌هم بزنند. (مواظب باشید مدادهایتان نشکند.)
- کلاس دو گروه شود، نصف کلاس بخش‌های سیاه شعر و نصف دیگر کلاس بخش‌های سبز را هم‌خوانی کنند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- شاعر در این شعر پیامبر را چگونه نشان داده است؟



درس
۱۰



سکّوی فکر

- به نظر شما آن سر دنیا چه شکلی است؟
- به نظرتان در آن سر دنیا چه چیزهایی وجود دارد؟
- چطور می‌توانید از این سر دنیا به آن سر دنیا سفر کنید؟
- به نظر شما یک گربه فکر می‌کند آن سر دنیا کجاست؟ یک کرم فکر می‌کند آن سر دنیا کجاست؟

- در قاب روبه‌رو یک کرم را نقّاشی کنید که می‌خواهد از این سر دنیا به آن سر دنیا برود.

این سر دنیا، آن سر دنیا

دو تا درخت بزرگ توی حیاط بودند: یکی این سر حیاط، یکی آن سر حیاط.

حیاط

یک کرم درختی روی درخت این سر حیاط زندگی می‌کرد. کرم درختی هر وقت، درخت آن سر حیاط را نگاه می‌کرد، با افسوس می‌گفت: «درخت من این سر دنیاست و آن درخت، آن سر دنیا! چه خوب می‌شد می‌توانستم از این سر دنیا تا آن سر دنیا بروم!»

☆ چرا می‌گوید آن سر دنیا؟ یعنی از کجا تا کجا؟

یک روز زنی با یک طناب و یک سبد لباس به حیاط آمد. یک سر طناب را به این درخت و سر دیگر طناب را به آن درخت بست. بعد هم لباس‌ها را روی طناب پهن کرد و رفت.

طناب





کرم درختی با شادی گفت: «به‌به، چه راه خوبی! حالا می‌توانم از این سر دنیا به آن سر دنیا بروم.»

حالا

باد آرام وزید و لباس‌ها را از این سر دنیا تا آن سر دنیا تکان داد. کرم درختی روی طناب خزید و جلو رفت. به لباس سبز رسید. آن‌جا دشتی سرسبز بود، پر از سبزه و گل‌های زیبا. او می‌خواست روی سبزه‌ها غلت بزند و بازی کند، امّا باید به آن سر دنیا می‌رفت. او در حالی که آواز می‌خواند، از دشت گذشت و پیش رفت.

غلت

کرم درختی به لباس آبی رسید. آن‌جا مثل دریا بود؛ پر از موج و ماهی. او ایستاد و دریا را تماشا کرد. باد آمد. دریا موج زد. کرم درختی آواز خواند و جلو رفت.

مثل

کرم درختی به لباس قهوه‌ای رسید. روی آن خزید. یک‌مرتبه ایستاد و نالید: «آخ تنم!» اخم کرد و بدنش را جمع کرد. لباس قهوه‌ای زبر و ضخیم بود. آن‌جا مثل یک بیابان پُر از خار بود. کرم درختی به زحمت جلو رفت. خسته شد. به نفس‌نفس افتاد، امّا نایستاد. باد تندتر شد و لباس‌ها را تندتر تکان داد. کرم درختی محکم به لباس قهوه‌ای چسبید، ولی نتوانست خودش را نگه دارد. سُر خورد و توی جیب لباس افتاد. ناگهان همه جا تاریک شد. کرم درختی با ناله گفت: «وای افتادم!»

نالید یعنی چه کار کرد؟

ضخیم

خار یعنی چه؟

به زحمت جلو رفت یعنی چگونه جلو رفت؟

محکم

چرا نتوانست؟

جیب یعنی چه؟

چرا گفت: «وای افتادم»؟



بالای سرش یک تکّه آسمان دید. خوش‌حال شد و خودش را بالا کشید. از جیب لباس بیرون آمد و دوباره راه افتاد. کرم درختی به لباس ابریشمی رسید، لباسی که مثل رنگین‌کمان رنگارنگ بود. پروانه‌ای آن‌جا می‌پرید. تا کرم درختی را دید، جلو آمد و گفت: «سلام، این‌جا چه کار می‌کنی؟»

کرم درختی با خوش‌حالی جواب داد: «می‌روم آن سر دنیا.»

پروانه بال‌هایش را تکان داد و با تعجّب پرسید: «آن سر دنیا کجاست؟»

تکّه

لباس ابریشمی یعنی چه لباسی؟

تعجّب





کرم درختی درخت آن سر حیاط را نشان داد و گفت: «آن‌جا!»
پروانه گفت: «می‌خواهی کولت کنم و به آن‌جا ببرم؟»
کرم درختی جواب داد: «نه، خودم می‌روم.»
کرم درختی از رنگین‌کمان هم گذشت. راه تمام شد و او به آرزویش رسید. کرم درختی روی درختی که آن سر دنیا بود، ایستاد و درختِ این سر دنیا را تماشا کرد. او دلش می‌خواست دوباره به این سر دنیا برگردد.



سکّوی دانستن

تند و سریع پاسخ دهید.

- درخت‌ها در کجا بودند؟
- کرم درختی می‌خواست به کجا برود؟
- چه کسی به حیاط آمد؟
- زن چه چیزهایی را پهن کرد و رفت؟
- چه چیزی لباس‌ها را تکان داد؟
- کدام لباس دشت سرسبز بود؟
- کرم درختی می‌خواست کجا غلت بزند؟
- کجا پر از موج و ماهی بود؟
- کرم درختی روی لباس قهوه‌ای با چه واژه‌هایی نالید؟
- چه چیزی زبر و ضخیم بود؟
- کدام لباس مثل رنگین‌کمان بود؟

جمله‌ها را به صورت کامل بگویید.

- روی درخت این سر حیاط یک کرم درختی ...
- زنی با یک طناب و یک سبد لباس به حیاط ...
- زن لباس‌ها را روی بند ...
- کرم درختی خواست روی سبزه‌ها ...
- کرم درختی ایستاد و دریا را ...
- کرم درختی روی بند ...
- پروانه‌ای روی لباس رنگارنگ ...
- کرم درختی به آرزویش ...

توضیح دهید.

- کرم درختی چه آرزویی داشت؟
- لباس‌هایی که زن روی بند پهن کرد، به ترتیب چه رنگ‌هایی بودند؟
- چرا کرم درختی هنگام رد شدن از روی لباس قهوه‌ای نالید؟
- کرم درختی کجا افتاد؟ چه شد که افتاد؟
- چرا کرم درختی کمک پروانه را قبول نکرد؟
- کرم درختی از کجاها گذشت و چه چیزهایی را دید؟



سکّوی گفت‌وگو

خوب فکر کنید، سپس با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

- در ابتدای داستان کرم درختی از کجا، کجا را می دید؟
- در انتهای داستان کرم درختی از کجا، کجا را می دید؟
- به نظرتان چرا کرم درختی دلش می‌خواست دوباره به این سر دنیا برگردد؟



مهارت گوش کردن

وقتی به حرف‌های کسی گوش می‌کنید، اگر حرف‌های او را مخالف حرف‌های خود می‌دانید، می‌توانید حرف‌هایش را قبول نکنید. می‌توانید محترمانه به او بگویید: «حرف‌هایتان را با علاقه گوش کردم، امّا نمی‌توانم آن را بپذیرم، چون ...» و بعد دلیل خودتان را بگویید.

داستان عقاب و موش باهوش را بخوانید.

روزی عقابی گرسنه موشی را دید. نقشه کشید تا موش را بخورد. رفت و به موش گفت: «ای موش! من دیگر شکارکردن را دوست ندارم. می‌خواهم با تو دوست شوم. بیا با هم به جای امنی برویم تا کسی به تو آسیب نرساند.»



موش کمی فکر کرد و گفت: «حرفت را شنیدم، امّا نمی‌توانم آن را بپذیرم، چون تو یک عقاب هستی و من یک موش. عقاب‌ها معمولاً موش‌ها را شکار می‌کنند.»

عقاب گفت: «قول می‌دهم که به تو آسیبی نرسانم.»

موش پاسخ داد: «قولت را هم شنیدم، امّا هنوز نمی‌توانم آن را بپذیرم، چون بعضی‌ها وقتی چیزی به نفعشان نباشد، قول خود را فراموش می‌کنند.»

موش سریع به سوراخ خود رفت و پنهان شد.

گفت‌وگو کنید.

- موش چگونه نشان داد که با حرف‌های عقاب مخالف است؟
- اگر دوست شما به شما حرفی بزند که آن را قبول نداشته باشید، آیا خشمگین می‌شوید؟
- فرض کنید جمله‌ی زیر را از کسی شنیده‌اید. سعی کنید نظر مخالف خود را با دلیل بیان کنید.

من فکر می‌کنم کسانی که فقط کتاب‌های داستانی می‌خوانند، کتاب‌خوان هستند. این آدم‌ها خیلی باسواد هستند و جواب تمام پرسش‌ها را می‌دانند.





مهارت خواندن

هر کتابی که می‌خوانید برایتان خاطره‌های گوناگونی می‌سازد. ماجرای داستانی که خوانده‌اید و چیزهایی که از خواندن کتاب یاد گرفته‌اید، واژه‌های جدید یا اطّلاعات تازه‌ای که به دست آورده‌اید، در حافظه‌تان باقی می‌مانند. شما می‌توانید همه‌ی این‌ها را در دفتر مخصوص کتاب‌خوانی یادداشت کنید. برای این کار کافی است دفترچه‌ای مخصوص کتاب‌خوانی تهیه کنید. شناسنامه‌ی کتاب را در صفحه‌ی سمت راست بنویسید. زیر آن، زمان شروع و پایان مطالعه‌ی کتاب را بنویسید. همچنین می‌توانید یادداشت کنید کتابی را که خوانده‌اید، چگونه به دست آورده‌اید. سپس خلاصه‌ی کتاب و نظر خودتان درباره‌ی کتاب را در صفحه‌ی سمت چپ بنویسید.

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب:

نویسنده:

انتشارات:

این کتاب را چگونه به دست آوردم؟

زمان شروع مطالعه:

زمان پایان مطالعه:

خلاصه‌ی کتاب:

نظرم درباره‌ی این کتاب:



مهارت سخن گفتن

وقتی با دیگران حرف می‌زنید، حرف‌هایتان را روشن و واضح بگویید. برای این‌که اطمینان داشته باشید دیگران منظور شما را به خوبی فهمیده‌اند، در پایان حرف‌هایتان چند جمله خلاصه و نتیجه‌گیری هم بکنید. یعنی وقتی حرف‌هایتان تمام شد، بگویید: «به طور خلاصه گفتم که ...» یا «از حرف‌هایم نتیجه می‌گیرم که ...»

حکایت زیر را بخوانید.

چوپانی گاهی بی‌دلیل فریاد می‌زد: «گرگ آمد! گرگ آمد!»

مردم برای نجات چوپان و گوسفندان به سوی او می‌دویدند، امّا چوپان می‌خندید و مردم می‌فهمیدند که دروغ گفته است.

اتّفاقاً روزی گرگی به گلّه زد. چوپان فریاد زد و کمک خواست. مردم فکر کردند که باز دروغ می‌گوید. هر چه فریاد زد، هیچ‌کس به کمک او نرفت. چوپان دروغ‌گو تنها ماند و گرگ گوسفندان او را درید.

درباره‌ی حکایت فکر کنید. از این حکایت چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟



سگ‌وری بازی

قرار است
خوب گوش بدهیم و هر چه را
شنیده‌ایم، بنویسیم.



چندین کارت که روی هر کدام از آن‌ها،
جمله‌ای متفاوت نوشته شده است.

روش بازی

- آموزگار پنج جمله انتخاب می‌کند و آن‌ها را فقط یک بار برای دانش‌آموزان می‌خواند.
- اعضای هر گروه پس از شنیدن هر پنج جمله با هم‌فکری و در زمان مشخّص، جمله‌ها را به همان ترتیب خوانده شده می‌نویسند.

قوانین بازی

- هنگام خواندنِ آموزگار، نوشتن جمله‌ها ممنوع است و همه باید با دقّت گوش دهند.
- رعایت ترتیب جمله‌ها نیز اهمّیت دارد.

امتیازدهی

- هر جمله‌ی کاملاً درست **۲** امتیاز دارد.
- هر جمله‌ای که فقط یک اشتباه داشته باشد، **۱** امتیاز دارد.
- ترتیب درست تمامی جمله‌ها **۳** امتیاز دارد.

زندگی

زندگی شیرین است
مثل گل، مثل عسل

مثل خوش‌حال شدن
مثل یک صبح قشنگ

زندگی یک لبخند
مثل انگور چه‌قدر

مثل یک آب‌نبات
مثل قند و شکلات

از لباس شب عید
با شروع خورشید

بر لبی غمگین است
زندگی شیرین است!

داوود لطف‌الله



سکّوی شعرخوانی

- آموزگار یک بار شعر را می‌خواند یا رمزینه را پخش می‌کند. خوب گوش کنید.
- دوباره آموزگار شعر را می‌خواند. بعد از هر بخش، شعر را مثل او تکرار کنید.
- کلاس دو گروه شود. نصف کلاس شعر را با هم بخوانند و نصف دیگر کلاس با یک انگشت آرام روی میز یا کف دستشان بزنند.
- سپس نصف کلاس بخش‌های سیاه شعر را و نصف دیگر کلاس بخش‌های سبز را هم‌خوانی کنند.
- حالا همه‌ی کلاس شعر را هم‌خوانی کنید.

- شعری را که خواندید، در این دو صفحه تصویرگری کنید. می‌توانید نام خودتان را در کنار نام تصویرگران این کتاب بنویسید.

درس ۱۱

رنگین‌کمانِ گم‌شده

سنجاب کوچولو از لانه‌اش بیرون آمد. سرش را بالا گرفت. آسمان خاکستری بود و از رنگین‌کمان خبری نبود.
مشکلِ اصلیِ سنجاب‌ها معمولاً گم شدن جای بلوط‌هایی است که برای زمستان پنهان کرده‌اند، امّا سنجاب کوچولو می‌دانست بلوط‌هایش را کجا گذاشته، مشکل سنجاب این بود که رنگین‌کمان گم شده است.
او در دفترچه‌اش نوشت:

ابرها

با مادربزرگ کنار لانه نشسته بودیم. باران تازه بند آمده بود. مادربزرگ آرام به من گفت: «هر وقت رنگین‌کمان می‌آید یعنی حالِ جنگل خوب است.»

جنگل مریض

او نگران شد و با خود گفت: «آیا اتّفاق بدی افتاده است؟ آیا جنگل از نیامدن رنگین‌کمان مریض می‌شود؟»
او تصمیم گرفت از خرسِ نگهبانِ جنگل کمک بگیرد.

از روی شاخه‌ها یکی‌یکی پرید و رفت تا به غار خرس رسید. خرس در خواب زمستانی بود.
سنجاب در دفترچه‌اش نوشت:

بیدار کردن یک
خرسِ خواب‌آلود، از
پیدا کردن رنگین‌کمان
سخت‌تر است!

امّا به هر زحمتی بود، خرس را بیدار کرد و برایش گم‌شدن رنگین‌کمان را توضیح داد. خرس، نگران شد و با یک چشمِ باز، خط‌هایی را که روی کاغذ بزرگ کنارش بود، دنبال کرد.
سنجاب در دفترچه‌اش نوشت:

کاغذِ خرس پر از خط‌ها،
دایره‌ها و رنگ‌ها بود.
شبیه بازی‌های خودمان.
من فکر نمی‌کردم یک حیوان
بزرگ هم از این بازی‌ها بکند!

خرس همین که خط‌ها را دید، خیالش راحت شد. دراز کشید و زیر لب گفت:
«زمستان فصلِ صبر است.»
سنجاب که نمی‌دانست این حرف یعنی چه، با صدای بلند گفت: «باید پرونده‌ی رنگین‌کمانِ گم‌شده را تشکیل بدهی!»
سنجاب در دفترچه‌اش نوشت:

از این که کارآگاه شدم و
باید اطّلاعات پرونده‌ی
رنگین‌کمان گم شده را
جمع‌آوری کنم، خوش حالم.
شاید بچّه‌ها دلشان
بخواهد جای من باشند.

خرس از سنجاب خواست به کتاب‌خانه، فیلم‌خانه و رادیو جنگل برود و برای راهنمایی، به او یک نقشه و چهار کارت داد. خرس بالای نقشه نوشته بود: نقشه‌ی پیدا کردن رنگین‌نامک. سنجابِ باهوش می‌دانست درست نوشتن نامِ نقشه، اوّلین آزمون کارآگاهی اوست.

نقشه‌ی پیدا کردن رنگین‌نامک





مسیر سنجابِ کارآگاه را با نوشتن عدد انتخاب کن. براساس شماره‌گذاریِ خودت، ادامه‌ی داستان را بخوان.




فیلم خانه
کتاب خانه
رادیو جنگل
داستان پروانه
فیلم خانه
کتاب خانه
رادیو جنگل
داستان پروانه

تیشتَر

بناسزنق

باهم

از لای درخت‌ها، صدایی توجّه سنجاب را جلب کرد. ایستاد و با دقّت گوش داد:

صدا را گوش کن!

سنجاب در دفترچه‌اش نوشت:

رنگ‌های رنگین‌کمان = بناسزنق

سنجاب خیلی خوشش آمده بود و حس می‌کرد تبدیل به یک کارآگاه حرفه‌ای شده است.

کتاب‌خانه در میان درختی کهن‌سال بود؛ جایی گرم و آرام. سنجاب دلش می‌خواست ساعت‌ها آن‌جا بماند. او در دفترچه‌اش نوشت:

بوی کتاب
دوست داشتنی‌ترین
بوی دنیاست.

لاک‌پشتِ کتاب‌دار در سکوت دنبال جوابِ پرسشِ سنجاب می‌گشت. بعد از کمی مطالعه گفت: «بعضی نشانه‌ها وقتی پیدا می‌شوند که چند دوست قدیمی کنار هم باشند.»

سنجاب پرسید: «چه دوست‌هایی؟»

لاک‌پشت گفت: «آن‌هایی که می‌وزند، می‌ریزند و می‌تابند.»

سنجاب منظور او را نفهمید، امّا حس کرد حرف مهمی است و همه را نوشت. بیشتر که فکر کرد متوجّه شد که کارت «با هم» مربوط به کتاب‌خانه است.

اگر با سنجاب به

- ☐ کتاب‌خانه
- ☐ فیلم‌خانه
- ☐ رادیو جنگل

رفته‌ای می‌توانی به دل‌خواه خود یک راه را انتخاب کنی.

داستان خودم را می‌سازم و بعد ادامه‌ی داستان را می‌خوانم

ادامه‌ی داستان را می‌خوانم

داستان خودم را می‌سازم

سنجاب به دیدن پروانه رفت. او دوست قدیمی رنگین‌کمان است و در روزهایی که رنگین‌کمان می‌آید بسیار شاد است...

حالا داستان را ادامه بده و رمز کارت سفید را تو بنویس.

ادامه‌ی داستان

سنجاب دیگر عجله‌ای برای برگشتن به غارِ خرس نداشت. نشانه‌های زیادی برای فکر کردن داشت، مثل یک کارآگاه واقعی روی تخته‌سنگ بزرگی نشست و فکر کرد.

فضا تاریک است و نورِ کمی از پشت پنجره بر قفسه‌های پر از فیلم‌های قدیمی می‌تابد. سنجاب روی پرده‌ی بزرگ، مشغول دیدن فیلم «خورشید و باران» می‌شود.

فیلم را ببین!

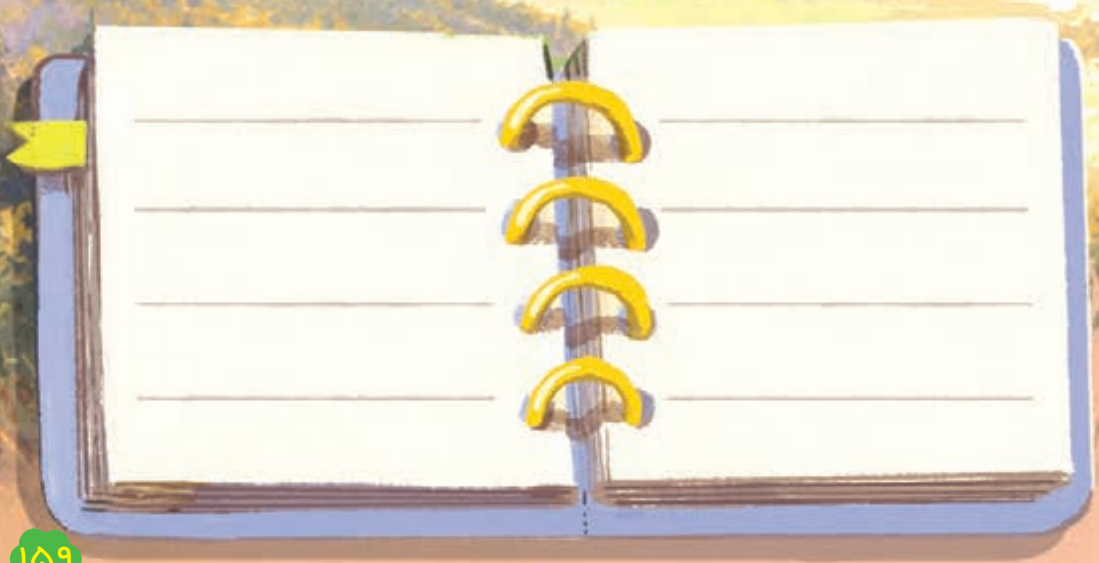
وقتی فیلم تمام شد، سنجاب چیزهای تازه‌ای را در دفترچه‌اش نوشت. حالا دیگر کارت «تیشتر» هم برایش عجیب نبود.



به آنچه دیده بود، فکر کرد.
به آنچه شنیده بود، فکر کرد.
به آنچه خوانده بود، فکر کرد.

حالا بهتر می‌فهمید آن نقشه و خط‌هایی که خرس نگهبان
را آرام کرده بودند، چه معنایی داشتند.
حالا می‌دانست که رنگین‌کمان گم نشده است.
رنگین‌کمان باید در زمانِ درست و با شرایطِ درست،
ساخته شود.

سنجاب به لانه‌اش برگشت. هر روز آسمان را نگاه می‌کرد.
یک روز بعد از باران، آسمان خودش جواب را به سنجاب نشان داد؛
رنگین‌کمانِ زیبا به سنجاب چشمک زد.
سنجاب در دفترچه‌اش نوشت:



امروز پایان سال تحصیلی است. قصّه‌ی کلاس دوم تو به پایان رسیده است. حالا چند جمله بنویس و برای خودت به یادگار بگذار. این جمله‌ها پایان قصّه‌ی سفر تو در کلاس دوم است.

.....

.....

.....



راستی از ابتدای سال تحصیلی تا امروز چه کتاب‌هایی خوانده‌ای؟ چند صفحه نوشته‌ای؟ چه برنامه‌ای برای تابستان پیش‌رو داری؟

من از ابتدای سال تحصیلی این کتاب‌ها را خوانده‌ام: .....

.....

.....

.....





من از ابتدای سال تحصیلی تا امروز ..... صفحه نوشته‌ام.

در تابستان پیش رو می‌خواهم .....

.....

.....

.....

فکر می‌کنم الآن لبخند بر لب‌هایت نشسته است، زیرا می‌دانی که پایان هر قصّه، شروع قصّه‌ای تازه است. به زودی قصّه‌ی کلاس سوم تو شروع می‌شود.

